۶۵۶

لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل

الحمد للہ کہ درین زمان سعادت قران جناب اکرم حضرت بندگی عالی جناب مستطاب نواب سید علی خان بہادر
نواب محمد خلیل خان بہادر صولت جنگ گرانی ریاست محمد آباد عرف ٹونک ایم دولتہ رسالہ مسمی بہ

کتاب البیاع

مولفہ عالم باعمل فاضل اجل نخبۂ علماء کرام ساکن سواد محمد آباد عرف ٹونک
جناب مولوی محمد عبد اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ بصحت و خوبی تمام

در مطبع محمدی بخشی بالکھنؤ خلعت طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً لمن تحيرت العقول في تحديد كنهه والافهام الذي حد الحدود والتعريفات
نظاماً للعالم واصلاحاً للانام والصلوة والسلام على من تواترت سوابق دلالات
معجزاته واشتهرت لواحق خوارق عاداته بين الخاص والعوام وعلى آله واصحابه
الذين قاموا بنصرة الدين القويم لتبليغ امره واجراء الاحكام **اما بعد** میگوید
پیچیدان سراپا عصیان احقر العباد اصغر الافراد راجی الی رحمة الله محمد عبد الله اقامه الله تعالی
بما یحب ویرضاه وجعل آخرته خیراً من اولاه متوطن مقام بهکهر از سواد بنو مستوطن محمد آباد
عرف ٹونک که این رساله است مسمی بکشف الحال عن التعزیر بالمال که حسب الارشاد فیض بنیاد
مرجع الانام مامن الکرام ذوی الفضائل السنیة المجاهد العلمیة جامع السیف والقلم ناصب العلم والعلم
تیمور همت دارا کیفیت مزین وساده امارت موفق تیسر خلافت نظم افتخار مجالس امرا امتیاز
مجامع بلغا منبع قلزم علوم وحکم صاحب السیف والرایت ست وعلم شیراز و گشته صورت
کرده دین خار در گرفته پنه در علوم وحکم سکندر عصر در سخا و کرم زحاتم نشر عاشق سیرت

نبی کریم و تابع سنت و طریق قویم و اعنی یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر
صولت جنگ دام اقباله و دولته خلف الصدق عرش آشیانی جنت مکانی وزیر الدوله امیر الملک
نواب محمد وزیر خان بهادر نصرت جنگ ابن غفران مآب جنت آیاب امیر الدوله وزیر الملک
نواب محمد امیر خان بهادر شمشیر جنگ بانی ریاست محمد آباد عرف ٹونک تغمدهما الله تعالی بغفرانه
العمیم و فضله الفخیم مرتب نموده شد تا حقیقة اصلی و کیفیة کلی تعزیر بالمال از روی جواز و عدم جواز
آن بروی قول و فعل آنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و رویه صحابه و خلفای راشدین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و اقوال ائمه مجتهدین رحمهم الله تعالی الی یوم الدین بر ضمیر منیر طالب
حق بوجه جدید جلوه انکشاف و پیدائی و تاب ظهور و هویدائی برافروزد اقول و بالله التوفیق باید
دانست که تعزیر بر وزن تصریف ماخوذ از عزر بفتح عین مهمله و سکون زای معجمه و رای مهمله در آخر
بمعنی رد و منع است و در عرف اهل شرع تادیب ست که کمتر از حد باشد و حد بفتح در لغت بمعنی
حائل میان دو چیز و نهایت و کنار چیزی ست و نزد فقها عقوبت مقدره و مقرره است که واجب
میشود حقا لله تعالی بر بنده تا بار دیگر گناه نکند ابن همام رحمه الله تعالی در فتح القدیر میگوید که
محاسن و خوبیهای حدود و تعزیرات زیاده از آنست که در احاطه تقریر یا در حیز تحریر توان آورد
فقیه و غیر فقیه در معرفت و ادراک این معنی که مشروعیت و تقریر حدود و تعزیرات برای امتناع
و باز داشتن عباد از افعال ناسزا و کارهای موجبه فساد ست هر دو برابر اند چنانچه در زنا مثلا
تضییع و اهلاک ذریت و اشتباه نسب و در شرب خمر و غیره مسکرات زوال عقل و آبرو ریزی
و گرفتن اموال مردم سرزد میگردد و قبایح و نامزائیهای این امور مکنون خواطر و نقش دلهای
خلایق است و از همین ست که در ملتی از ملل و در دینی از ادیان قتل نفس و گرفتن مال غیر و آبرو ریزی
احدی از مردمان جهان بناحق و زنا کردن و مانند اینها نقش جواز و اباحت نه پذیرفته پس
هرگاهیکه فساد و نکوهیدگی امور مذکوره حکم عموم و شمول پیدا کرده است حدود و تعزیرات که از احکام
آنها مانع و باز دارنده خلایق اند بالخصوص از حقوق ابدی او تعالی شانه و تقدس توانند بود

زیراکه بر دوام بودن آنها بالخصوص از حقوق او تعالی شانه منتج نتائج شامله و مثمر ثمرات عامه
و کامله است و ازهمین حکمت پرده کشا و بهمین سر راه نما است که گفته اند مقصود از مشروعیت آنها
انزجار عباد است تعزیر العباد است و تحقیق آنست که بعضی مشائخ گفته اند که حدود و تعزیرات موانع
قبل الفعل و زواجر بعده اند یعنی علم بمشروعیت آنها باز میدارد انسان را از اقدام بر فعل قبیح و اجرای
آنها منع می نماید از عود کردنش بسوی آن و آنچه صاحب هدایه گفته که طهارت حد و تعزیر از جرم
بعد از ایقاع آن اقتضای آن میکند که در مشروعیت حدود و تعزیرات طهارت هم مقصود باشد
لیکن از آنها این معنی مقصود اصلی نیست بلکه تابع است مر اصل مقصود را که آن انزجار مردم است
پس این قول صاحب هدایه خلاف مذهب است زیراکه مذهب آنست که حد در سقوط اثم بیشتر
از وجود سبب خود هر گز عمل نمیکند بلکه حکمت مشروعیت حدود و تعزیرات بجز انزجار امری دیگر
نیست لیکن اینقدر هست که سقوط اثم و طهارت از گناه مذهب طوائف کثیره از اهل علم است
و استدلال کرده اند بقول نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که در بخاری و غیره آمده و ان من اصاب
من هذه المعاصی شیئا فعوقب به فی الدنیا فهو کفارة له و من اصاب شیئا
فستره الله فهو الی الله ان شاء عفی عنه و ان شاء عاقبه و استدلال کرده اند اصحاب
ما بقوله تعالی که در باره قطاع الطریق نزول میشت شمول فرموده لهم خزی فی الدنیا و لهم
فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا ای برای آنان خواری و رسوائی هست در دنیا و برای
آنان در آخرت عذابی است عظیم مگر کسانیکه توبه کردند پس این آیه صاف دال است بر اینکه برای
آنان عقوبت دنیوی و اخروی هر دو است از عقوبت دنیوی عقوبت اخروی ساقط نمیگردد مگر
کسی که توبه کند البته در این صورت عقوبت اخروی از و باجماع ساقط میگردد نه دنیوی زیراکه
اجماع منعقد شده است بر اینکه که توبه حد دنیوی را ساقط نمیگردد اندیس واجب است حمل
کردن حدیث مذکور برین معنی که اگر در اثنای عقوبت توبه کند آن برای او کفاره است و ظاهر
همین است زیراکه متبادر آنست که هر گاه که کسی را می زنند یا رجم کنند بسبب چشیدن عقوبت دنیوی

تکلیف توبه از و پدید می آید پس تقیید حدیث بدین معنی لازم آمد جمعا بین الادلة و تقیید دلیل ظنی
هنگام معارضه با قطع متعین و مقرر است بخلاف عکس کذا قال ابن الهمام رحمه الله تعالی و علی قاری
در مرقاة در وجه جمع بین الحدیث والآیه می طراز د که الاحسن فی الجمع ان الحد مطهر له
بخصوص ذلك الفعل فان الله تعالی ارحم من ان یثنی علی عباده العقوبة و یؤیده
قول الصحابی طهرنی یا رسول الله کما ثبت فی الحدیث ثم انه ان ضم معه التوبة
فتمت وان اصر فیعذب بمقداره و یتضرع علیه ما لو تعدد منه ما یوجب
الحد ثم حد فان تاب حین الحد کفر عنه الجمیع والا کفر عنه ما حد به وحده
والباقی تحت مشیت الله تعالی و بهذا یحصل الجمع بین الآیة والحدیث و تبین
ان خلاف العلماء لفظی ای آسان آنست که در وجه جمع گفته آید که حد مطهر و کفاره است
از فعلی که بجهت آن بر و حد جاری شده است بالخصوص زیرا که حق تعالی جلت نعماه رحیم تر است از ینکه
بندگان خود را دوباره عذاب و عقوبت فرماید و موید همین است قول صحابی که در پیشگاه آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بعرض پرداخت که طهرنی یا رسول الله پستر اگر با آن توبه منضم ساخت فبها
و اگر بر آن اصرار داشت بهمان مقدار معذب خواهد شد و تفریع برین آنست که چون از کسی
موجبات حد متعدد پیدا آمد پستر بر و حد جاری کرده شد اگر هنگام حد تائب شد آن حد کفاره جمله موجبات
آن خواهد گردید ورنه کفاره فعلی که بجهت آن بر و حد جاری شده است بالضرور خواهد شد و باقیمانده
در تحت مشیت ایزدی است تعالی و تقدس پس بمنصه پیدا می آمد که اختلاف علما لفظی است
انتهی اکنون دانستنی است که هرگاه درین مختصر پیش نظر مقصود اصلی کشف الحال تعزیر است و از آن
هم توضیح و بیان قسمی خاص بنا علیه تعرض بیان و ذکر حد و نحوه و بطرا مقصود اصلی که کشف
الحال از تعزیر بالمال است می پردازد واضح باد که تعزیر بر دو نوع است تعزیر بغیر المال و تعزیر
بالمال اما التعزیر بغیر المال پس ثابت است بقوله تعالی واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن
واهجروهن فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا

زیرا که درین آیه امر زدن زوجات محتش برای تهدید و تادیب ست و حد زدن آنها مقرر نیست
و تعزیر را تعزیر نامند و نیز ثابت ست تعزیر بحدیث شریف چنانچه در فتح القدیر از محیط و در جامع
از اوسط الطبرانی از ابن عمر رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود علیه الصلوة والسلام لا ترفع
عصاك عن اهلك و نزد امام احمد رحمه الله تعالی بدین لفظ است لا ترفع عصاك
ادبا یعنی بر مدار عصای خود را از اهل خود برای ادب و بترسان ایشان را در راه حق تعالی
و تقدس یعنی فرو گذاشت مکن تادیب و جمع کردن ایشان بر پرستش حق تعالی شانه بهر وجهیکه باشد.
و از باز داشتن شان از فساد و غافل مباش پس کسیکه ادب پذیرد و اطاعت در نزد بر دام
محتاج بزدن نیست و نیز بخاری در ادب از ابن عباس مرفوعا آورده که علقوا السوط حیث
یراه اهلك یعنی بیاویز تازیانه خود را جائیکه ببیند آنرا اهل تو انتهی و این حدیث را ابن همام رحمه
الله در فتح القدیر در فصل تعزیر از محیط هم نقل کرده و نیز در جامع صغیر گفته که ابو نعیم از ابن عمر و الطبرانی
از ابن عباس مرفوعا روایت کرده که علقوا السوط حیث یراه اهل البیت ای بیاویزید
تازیانه را جائیکه ببیند آنرا اهل خانه و نیز در جامع صغیر از جابر رضی الله تعالی مرویست رحم الله رجلا
علق فی بیته سوطا یودب به اهله ای رحم کند خداوند تعالی مردی را که آویخت در خانه
خود تازیانه که ادب دهد بآن اهل خود را انتهی و نیز در تخریج هدایه است که بخاری و مسلم از ابی برده
ابن دینار الانصاری اخراج کرده اند که سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
لا یجلد احد فوق عشرة اسواط الا فی حد من حدود الله انتهی و ابو داود این حدیث
نیز روایت کرده است ای هر آئینه بشنید او نبی صلی الله علیه وسلم را که میفرمود که جلد زده نشود و جلد
نزند احدی زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود الله تعالی در منتقی الاخبار در تحت حدیث مذکور
گفته رواه الجماعة الا النسائی و هم اخراج کرده است بخاری از عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله
که بشنید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که یقول لا عقوبة فوق عشرة اسواط الا فی حد
من حدود الله میفرمود نیست عقوبت زیاده بر ده سوط مگر در حدی از حدود الله تعالی و نیز طبرانی

در معجم اوسط از ابی هریره رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تعزر فوق عشرة اسواط تخریج هدایه نیست تعزیر زیاده بر ده سوط و هم ابو داود از ابی هریره
رضی الله تعالی عنه اخراج کرده که فرمود نبی صلی الله علیه وسلم اذا ضرب احدکم فلیتق الوجه
انتهی وقتیکه بزند یکی شما پس باید که بپرهیزد از زدن چهره و نیز ترمذی از ابن عباس رضی الله تعالی
عنه اخراج کرده که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم اذا قال الرجل للرجل یا یهودی فاضربوه
عشرین واذا قال یا مخنث فاضربوه عشرین ومن وقع علی ذات محرم فاقتلوه
هرگاه که بگوید مردی مر مردی را ای یهودی پس بزنید آنرا بیست دره و هرگاه که بگوید ای
مخنث پس بزنید آنرا بیست دره و کسی که واقع شود بر زنی ذات محرم خود پس بکشید آنرا کذا فی
المشکوة و نیز در فتح القدیر گفته انه علیه السلام عزر رجلا قال لغیره یا مخنث و هم در منتقی الاخبار من نیل
الاوطار شوکانی گفته وعن بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم حبس رجلا فی تهمة ثم خلی عنه رواه الخمسة الا ابن ماجة ای هر آئینه نبی
صلی الله علیه وآله وسلم قید فرمود مردی را در تهمتی پس رها کرد آنرا از آن و نیز در فتح القدیر و فتح
الرحمن شرح مواهب الرحمن برای ثبوت تعزیر بسنة آورده اند که در بارهٔ صبیان وارد است
فاضربوهم علی ترکها بعشر ای پس بزنید صبیان را بر ترک کردن نماز در ده سالگی و نیز
در نیل الاوطار شوکانی ست عن هرماس بن حبیب عن ابیه عن جده قال اتیت النبی
صلی الله علیه وآله وسلم بغریم لی فقال لی الزمه ثم قال یا اخا بنی تمیم ما ترید
ان تفعل باسیرک مرویست از هرماس بن حبیب و او از پدر خود روایت کرده و پدر او از جد او
که گفت آوردم نبی صلی الله علیه وآله وسلم را قرضداری که برای من بود پس فرمود مر لازم بگیر این را
یعنی مگذار این را پس فرمود ای برادر بنی تمیم چه اراده داری که بکنی با قیدی خود و این حدیث را ابن ماجه
هم اخراج کرده است و نیز شوکانی در نیل الاوطار از بحر الرائق آورده که ندب اتخاذ السجن للتادیب
واستیفاء الحقوق لفعل علی وعمر وعثمان وکذلک الدرة والسوط لفعل عمر وعثمان رضی الله

تعالی عنهما انتهی یعنی مندوب است ساختن قید خانه برای تادیب مردم و رهانیدن حقوق
آنها برای فعل علی و عمر و عثمان و همچنین مندوب است ساختن درره و تازیانه برای فعل عمر و عثمان
رضی الله تعالی عنهم و نیز در فتح الرحمن بروایت بیهقی و محمد ابن حسن و در تخریج هدایه بروایت ابن ماجه
و بیهقی و از نعمان ابن بشیر و بروایت محمد ابن حسین در کتاب الآثار از ضحاک ابن مزاحم اخراج کرده
که گفت فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم من بلغ حدا فی غیر حد فهو من المعتدین اسی اگر
کسی که برسد حدی را در غیر حد پس آنکس از تجاوز کنندگان است از حدود خداوند تعالی ای کسی که
مستحق حد نیست و سزاوار تعزیر است و در تعزیر کردن او را چندان بزنند که بمقدار حد رسد آنکس از
تجاوز کنندگان و ظالمان است انتهی و نیز تعزیر ثابت است باجماع صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین
و اما دلیل عقلی برای ثبوت تعزیر پس بیانش چنانست که زجر کردن و منع از افعال سیئه برای آنها
واجب شد که تا از ارتکاب فواحش و اختیار قبایح و معاصی رفته رفته ملکه نگردد و کار بسوی اقبح و افحش
نکشد فتح القدیر در شمنی گفته که ابو حنیفه رحمه الله در تعیین اکثر مرتبه تعزیر ادنی حد را اعتبار میکند و آن حد
عبد است و اقل آن چهل درره است زیرا که حد مطلق آنرا شامل است پس اکثر تعزیر سی و نه درره است و ابو یوسف
حد احرار را معتبر میدارد زیرا که احرار اصول اند و اقل حد آنها هشتاد درره است پس کم کرده شود از آن
در تعزیر سوطی و در روایتی پنج سوط و در روایتی دیگر و امام مالک میگوید که اکثر تعزیر را حدی نیست پس امام را
میرسد که هنگام مصلحت و صواب دید خود تعزیر را بر حد بیفزاید و اقل درجه تعزیر سه سوط است چنین ذکر کرده است
قدوری زیرا که در کمتر از سه زجر واقع نمیشود و در پایه گفته ادنی تعزیر برای امام است بهر قدر که داند که
منزجر گردد و بر و جاری کند زیرا که از جار بحسب اختلاف طبایع مردم است و طبایع مردم مختلف واقع
شده اند بعضی باشاره منزجر میشوند و بعضی بضرب و حبس هم نمیشوند کما سیاتی و در فرائد شرح کنز گفته
که میباشد تعزیر بضرب و حبس و هر دو با هم و نیز بقتل و قتیکه به بیند منکوحه یا محرمه خود را با مرد اجنبی
زنا کنند و انتهی در فتح القدیر از تمرتاشی بدین تفصیل آورده که تعزیر که واجب شود حقا لله تعالی
اجرای آن نیابة از حق تعالی هر احدی را میرسد و سوال کرده شد ابو جعفر هندوانی از کسی که دیانت

مردی را زنا کند و با زوجه خود آیا قتلش حلال است یا نه گفت اگر میداند که با او دون السلاح از ضرب
و صیاح منزجر خواهد گشت و از زنا باز خواهد ماند او را قتل نکند و اگر داند که بدون قتل منزجر نخواهد گشت
قتلش حلال است و اگر زن تابعداری او کند قتل زن نیز حلال است و این تخصیص است برین که این
قسم تعزیر را هر کس مالک میتواند شد چنانچه منتقی تصریح بدین نموده زیرا که این از قبیل ازالهٔ منکر است
بیده و شارع هر کس را ولایت این امر عطا فرموده است چنانچه فرمود من رای منکم منکرا فلیغیره
بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان رواه مسلم
بخلاف حدود که ولایت آنها بجز ولاة و دیگر را نمیرسد و بخلاف تعزیریکه واجب شود حقا للعبد مانند
قذف وغیره که اینها موقوف بر دعوی اند اقامتش بجز حاکم دیگری را جایز نیست مگر آنکه فریقین برضای
خود کسی را حکم گردانند انتهی میگویم که این قول فقها بظاهر مخالف حدیث ابی هریره رضی الله تعالی
عنه است که مسلم آنرا روایت کرده که سعد ابن عباده بخدمت نبی صلی الله علیه وسلم عرض کرد که لو
وجدت مع اهلی رجلا لم امسه حتی اتی باربعة شهداء قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم نعم قال کلا والذی بعثک بالحق ان کنت لاعاجله بالسیف قبل
ذلک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اسمعوا الی ما یقول سید کم انه لغیور
وانا اغیر منه والله اغیر منی ای اگر بیابم با اهل خود مردی را مس نکنم او را تا که بیارم چهار گواه
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری مساس مکن آنرا تا آنکه بیاری چهار گواه چنانکه در ثبوت
زنا معتبر است گفت سعد نه چنین است و نمیکنم این چنین قسم بخدائی که فرستاد ترا بحق هر آئینه میشتابم البته
شتاب میکنم او را عذاب بشمشیر پیشتر از آوردن گواهان فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بشنوید بگوش
کنید بسوی سخنی که میگوید سردار شما هر آئینه او غیرت مند است و من غیرت مندتر هستم از و و خدا او
تعالی غیرت ناکتر است از من شیخ عبد الحق محدث دهلوی میگوید که این گفتن سعد رد نیست قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و مخالفت امر وی نی بلکه معنی این خبر دادن است از حال نفس خود یعنی
حال من اینست و غیرت و غضب من درین مقام باین مرتبه است چه کار کنم حکم شرع همین است که فرمود

ومقصود آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قوله اسمعوا الی سید کم الخ مدح این صفت است و
اشاره بآنکه غیرت از صفات کرام و حاوات سادات است اگرچه حکم شرع در بنجا دیگر است و درین
اعتبار سعد است از سعد و این قول از وی نه آنکه این تقریر و اثبات اوست همچنین است در مرقات
و ممکن است که در وجه توفیق گفته آید که حدیث مذکور محمول است بر معنی که ممانعت او علیه السلام
از قتل کسی است که از جار از و متوقع و مظنون باشد و فتوای فقها بقتل کسی که از جار از و مظنون
نباشد و الله اعلم بالصواب و در در مختار گفته و عزر لکل مرتکب کبیرة و هو ذی مسلم بغیر
حق بقول او فعل ولو بغمز العین انتهی در شمنی میگوید که از ابی یوسف مرویست که بیشی و کمی
تعزیر وابسته بیشی و کمی جرم است انتهی در شرح ملا عظام بر مختصر وقایه گفته که آنچه گفته اند که اقل
تعزیر سه درره اند این وقتی است که در وزنند و گرنه می باشد تعزیر گاهی بحبس و گاهی بلطمه و گاهی بگوشمال
و گاهی بدرشتی کلام و گاهی بنگاه ترش روی و در حواشی شیخ الاسلام است که گاهی بسوختن خانه خمار
و بدر کردن از بلد و بقتل برای سیاست در حق امام مبتدعین مثلا انتهی و نیز همچنین است در بر جندی
شرح مختصر وقایه و چلپی در اول کتاب الحدود نوشته که تقدیر تعزیر در کتاب و سنت نیست بلکه
آن مفوض برای امام و قاضی است انتهی تمرتاشی از سرخسی آورده که در تعزیر چیزی مقدر و مقرر نیست
بلکه تعزیر مفوض برای قاضی و امام است زیرا که مقصود از آن زجر و توبیخ است و احوال مردم درین
امر مختلف می باشد زیرا که بعض از آنها بنصیحت منزجر میشوند و در بعضی حاجت بطپانچه می افتد و در
بعضی بزدوکوب و در بعضی بحبس و قید در شافی می آرد که تعزیر مرتبه ها دارد و تعزیر اشرف الاشراف
که آن علما و علویه اند با علام بود چنانچه قاضی با آنکس بگوید که مرا خبر رسیده است که تو چنین و چنین کار
کردی یا میکنی پس آنکس بهمین قدر منزجر میگردد و از آن کار باز می ماند و تعزیر بعض شرفا با علام و بردن
بسوی باب قاضی و خصومت کردن در آن امر و تعزیر اوساط که مردم بازاری اند بجر و حبس و تعزیر
خسیسان و رذیلان با مور مذکوره و بضرب می بود و بحر الرائق و فتح القدیر بیشتر تعزیر در آنچه مشروع است
نزد حنفیه واجب است وقتیکه ببیند آنرا امام و همین گفته است مالک و احمد شافعی رحمه الله میگوید

که واجب نیست و دلیل حنفیه آنست که تعزیر زاجر شد و ح ست پس واجب باشد مانند حد شمنی

بیان اختلاف تعزیر بالمال

قسم دوم تعزیر بالمال ست پس علما را درین اختلاف ست بعض میگویند که تعزیر بالمال جایز نیست و بعضی گویند جایز ست در فتح القدیر ست که تعزیر بالمال نزد ابی حنیفه و محمد و باقی ائمه جائز نیست و از ابی یوسف رحمه الله تعالی مرویست که سلطان را تعزیر باخذ مال جایز ست انتهی و در برهان شرح مواهب الرحمن میگوید وعن ابی یوسف ان التعزیر باخذ المال یجوز للسلطان و همچنین ست در در المختار وغیره و در رد المحتار حاشیه در المختار می گوید که همچنین ست در معراج و ظاهرش آنست که این روایت ضعیفه است از ابی یوسف و در شرنبلالیه گفته که لا یفتی بهذا لما فیه من تسلیط الظلمة علی اخذ مال الناس فیاکلونه و همچنین ست در شرح وهبانیه از ابن وهبان انتهی و در فتح القدیر از خلاصه ذکر کرده که سمعت من ثقة ان التعزیر باخذ المال ان رای القاضی ذلک او الوالی جاز انتهی و در بحر میگوید که ذکر نکرده ست محمد تعزیر را باخذ مال و اگر به بیند قاضی یا والی تعزیر را باخذ مال پس آن جایز ست و از همین ست که کسی که حاضر بجماعت نشود او را تعزیر کردن باخذ مال جایز ست و معنی تعزیر بالمال بر قول مجوزانش آنست که بستاند چیزی از مال و باز دارد از و تا مزجر و تائب گردد و از آن کار منکر باز ماند پستر آن مال را باو واپس دهد نه آنکه حاکم آن مال را برای خود یا برای بیت المال بستاند چنانکه ظالمان توهم کرده اند زیرا که برای هیچکس گرفتن مال مسلمان بلا وجه شرعی جایز نیست و در مجتبی کیفیت اخذ مال را ذکر نکرده لیکن من چنان میدانم که مالش گرفته بحفاظت خود محفوظ دارد و چون از توبه کردنش مایوس گردد آنگاه جائیکه مناسب داند آن مال را صرف کند و در شرح آثار ست که تعزیر بالمال در ابتدا اسلام جایز بود پس منسوخ شد حاصل آنکه مذهب عدم تعزیر بالمال است انتهی و در نهایه جذری و فتح الودود حاشیه ابوداود ست که امام شافعی رح میگوید که عقوبة باخذ مال در صدر اسلام بود پستر منسوخ شد انتهی لیکن آنچه برین وارد است از نیل الاوطار نقل کرده خواهد شد و برین معنی است اختلاف محدثین و فقها در عقوبة بالمال کردن غلول کننده و تفصیل این اجمال

اختلاف محدثین و فقها در عقوبة بالمال غلول کننده و جواز و عدم جواز تحریق سامان آن

آنکه علما را بعد اتفاق بر لزوم عقوبت نفسے حلول کنندہ در عقوبت بالمال کردنش اختلاف ست کہ آیا
متاع غلول کنندہ در غنیمت سوختہ شود یا نہ بعضی از ایشان مانند حسن بصری و امام احمد و اسحاق
نظر بظاہر حدیث در قوار حلہ چنانچہ خواہد آمد گفتہ اند کہ سوختہ شود متاع غلول کنندہ سوای حیوان
و مصحف و آنچہ خیانت کردہ است آنرا زیرا کہ مالی کہ بخیانت گرفتہ است حق غازیانست بآنہا
دادہ شود و اگر ہلاک کند تاوان قیمت آن بر و لازم شود و تابع اند ایشانرا جماعتی از علما و اوزاعی
گفتہ کہ سرج و اکاف او ہم سوختہ شود نہ دابہ و نفقہ و سلاح او و ثیابیکہ پوشیدہ باشد و بعضی
میگویند کہ متاعش نسوزند لیکن برین بدکاری او را تعزیر کنند و ہمین رفتہ است مالک و شافعی
و اصحاب او و حمل کردہ اند حدیث در قوار حلہ را بر زجر و توبیخ نہ ایجاب و اکثری میگویند کہ بر غلول کنندہ
عقوبت جانی باید کرد نہ مالی کذا فی حاشیۃ سید بر مشکات و مرقات و نیل الاوطار و فتح الباری
و در رحمۃ الامۃ فی اختلاف الائمہ میگوید کہ اتفاق کردہ اند برین کہ غلول کنندہ را قبل از جمع کردن
مال غنیمت وقتیکہ او را در ان مال حقی بود و سہمش قطع نکنند و اختلاف کردہ اند برین کہ اگر او را در ان
مال حقی نباشد آیا متاع او سوختہ شود یا نہ و از سہم محروم کردہ شود یا نہ امام احمد میگوید سوختہ شود
متاع او کہ باو ست سوای مصحف و حیوان و سوای آنچہ پناہ است برای قتال مانند سلاح در دابہ
و در محروم کردن او از سہم دو روایت اند انتہی علی قاری در مرقات میگوید کہ ظاہر آنست
کہ حکم نفرمودن بعضی علما باحراق متاع غلول کنندہ در حق کسی است کہ مال غلول کردہ را پیش امام
یا نایب آن بیارد و تائب شود و گفتگوی در احراق و عدم آن در بارہ کسی است کہ مال غلول
نزدش یافتہ شود و خود بخود پیش امام نیارد انتہی و ابن قیم رحمۃ اللہ تعالی در زاد المعاد فی ہدی
خیر العباد رقم کردہ کہ امر صلی اللہ علیہ وسلم بتحریق متاع الغال و ضربہ و حرقہ الخلیفان الراشدان
بعدہ صلی اللہ علیہ وسلم فقیل ہذا منسوخ لسائر الاحادیث التی ذکرت فانہ لم یجئ التحریق لشیء
منہا و قیل ہو الصواب لان ہذا من باب التعزیر و العقوبات الراجعۃ الی اجتہاد الائمۃ بحسب
المصلحۃ فانہ حرق و ترک و کلک خلفائہ من بعدہ و نظیر ہذا قیاس شارب الخمر فی الثالثۃ و الرابعۃ

فلیس بحد فلا منسوخ وانما ہو تقریر متعلق باجتہاد الائمۃ امر فرمود نبی صلے اللہ علیہ وسلم
بسوختن متاع غلول کنندہ وزدن آن وسوختہ اند آنرا ہر دو خلیفہ راشدین یعنی شیخین
بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفتہ شدہ است کہ این منسوخ است برای ورود احادیثی
کہ ذکر کردہ شدہ اند زیرا کہ نیامدہ است تحریق در چیزی از آنہا وبعضی گفتہ اند کہ صواب ہمین ست
زیرا کہ این از قبیل تعزیر وعقوبات ست کہ راجع اند بسوی اجتہاد وصوابدید امام بحسب مصلحۃ وقت
پس ہر آئینہ سوختہ وگذاشتہ است آنحضرت وہمچنین کردہ اند خلفاء او بعد از آنحضرت ونظیر این آنست
کہ گفتہ شدہ کہ خمر خوار در مرتبہ سوم وچہارم پس حد زدہ نشود پس منسوخ نباشد بجز این نیست کہ
آن تقریر وقرار داد امریست کہ متعلق است باجتہاد امام وقت انتہی ومجد الدین فیروز آبادی
رحمۃ اللہ تعالی در سفر السعادت میگوید وکان یشدد فی امر الغلوۃ والخیانۃ تشدیدا عظیما ویقول
ہو نار وعار وشنار علی اہلہ الی یوم القیمۃ وغل شخص قام باحراق ما اختانہ وکذلک فعل ابو بکر
وعمر وہذا من باب التعزیر بالمال ودر فارسی سفر السعادت در ترجمہ این عبارت نوشتہ وی
غلول وخیانت از غنیمت تاکید وتشدید عظیم می فرمود ومیگفت کہ آن آتش وعار قباحت ست
بر اہل آن تا روز قیامت وکسی کہ غلول کردہ بود فرمود کہ کالاہای ویرا با آتش بسوزند وابو بکر وعمر
ہمچنین کردند واین از باب تعزیر مالی ست انتہی ودر درمختار در باب کفالہ از طرسوسی ذکر کردہ
کہ سلطان را مصادرہ کردن بر ارباب اموال جائز نیست مگر بر عاملان بیت المال واستدلال
کردہ است باینکہ مصادرہ کرد عمر رضی اللہ تعالی عنہ بر ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ وقتیکہ عامل کرد او را
بر بحرین بعد از آن معزول ساخت وبگرفت از او دوازدہ ہزار انتہی کما سیاتی انشاء اللہ
تعالی در ردالمحتار حاشیہ درمختار در تحت قول مذکور میگوید کہ مراد مصنف از عاملان
بیت المال کسانی اند کہ بر آن مقرر باشند وخیانت کنند در اموال بیت المال وہمین حکم
است برای کاتبان ومنشیان از اہل دفتر وغیرہ وقتیکہ توسع کنند در اموال وتعمیر مکانات زیرا کہ
این دلیل خیانت ایشان ست ولحق اند بآنان کاتبان ودبیران اوقاف ومانند آن وقتیکہ

توسع کنند در اموال و ظاهر شود از ایشان امور بازی و تعمیر مکانات عالیه پس گرفتن مال و صرف
کردن آنان جایز است پس اگر خیانت آنان در وقف معین شناخته شود آن مال را در ان
داخل باید کرد ورنه در بیت المال باید نهاد بعد ازین تقریر در رد المحتار و طحطاوی از سید حموی
نقل میکند که روایة مصادره کردن از قیل ست که این را دانسته شود لیکن مخفی باید داشت و
باین فتوی نباید داد زیرا که بدین فتوی دادن ذریعه امر ناجایز خواهد شد برای حکام زمان ما
و بر مردمان مصادره خواهند کرد بسوی اوقاف و بیت المال رد نخواهند کرد بلکه آن مال را
در کارهای نالائق صرف خواهند نمود انتهی بعد از نقل این قول سید حموی صاحب رد المحتار
و طحطاوی میگویند والفاعل لذلک عمر و ابن عمر پس پوشیده چگونه باید داشت انتهی
خلاصة المرام آنکه از ما سبق واضح است که علما را بعد اتفاق بر مشروعیة تعزیر بغیر المال در جواز
و عدم جواز تعزیر بالمال اختلاف است بعضی میگویند که تعزیر بالمال جایز نیست و بعضی گویند جایز
است و درین مختصر متمسکات فریقین نگاشته میشود تا نقاب از چهره مقصود برخیزد و راجح از مرجوح
و ضعیف از قوی بر طالب حق هویدا و منکشف گردد اقول بالله التوفیق انه غیر متعین و غیر فیق
باید دانست که کسانیکه تعزیر بالمال را جایز نمیدارند متمسکات اوشان یکی آنست که فرمود
حق تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة دوم قوله تعالی
ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس
بالاثم وانتم تعلمون سوم آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع که ان دماءکم
واموالکم واعراضکم علیکم حرام چهارم آنکه فرمود علیه الصلوة والسلام لا یحل مال
امرء مسلم الا بطیبة من نفسه نیل الاوطار و بحر الرائق و اما کسانیکه تعزیر بالمال را جایز
میدارند پس از استدلالات آنان اولا آنکه ابو داؤد و نسائی و احمد از بهز بن حکیم روایة کرده
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون لا یفرق
ابل عن حسابها من اعطاها مؤتجرا فله اجرها ومن منعها فانا اخذوها

وشطر ماله عزمة من عزمات ربنا عز وجل لیس لآل محمد منها شیء ای در
هر چهل شتران در چهل بنت لبون ست یعنی از سر چهل شتر که چرنده و چراگاه بوند و برای بار
برداری نباشند بنت لبون گرفته شود جدا کرده نشود اشتری از حساب آنها یعنی جدا نکنند
یکی از شیر بکان ملک خود را از ملک صاحب خود هر کسیکه از ان هر دو بدهد آنرا و در حالیکه طلبکار
اجر ست پس برای اوست اجر آن و کسیکه منع نماید و باز ماند از دادن زکوة پس هر آئینه گیرنده
آنرا و نصف مال او را از روی عقوبة از عقوبات الله عز وجل نیست برای آل محمد از ان چیزی
و دانستنی ست که در لفظ انا آخذوها و شطر ماله محدثین را مقال ست حربی میگوید که راوی
در روایة لفظ و شطر ماله که بفتح شین معجمه و سکون طاء مهمله روایة کرده غلط کرده است بلکه صحیح و
شطر ماله بضم شین قرشت و تشدید طاء مهمله مکسوره و فتح رای مهمله است بنا بر صیغه ماضی مجهول یعنی
گردانیده شود مال او دو نیم و بصدقه گیرنده اختیار داده شود تا نیمه بهتر را بستاند برای عقوبة
کردنش بر منع زکوة لیکن انچه بر و لازم نیست از و نگرفته شود در زکوة و خطابی در باره این
قول حربی میگوید که من این تقریر را نمی شناسم که چه معنی دارد و بعضی گفته اند که معنیش چنین ست
که حق زکوة از و گذاشته نشود بلکه تمام و کمال گرفته شود اگر چه شطری از مال او تلف شود چنانچه
مثلا مردی را هزار گوسفند بود و نه و همه تلف شدند و بست گوسفند باقی ماند در زکوة هزار گوسفند
دو گوسفند از و بگیرند که نیمه گوسفندهای باقی مانده است و این هم بعید ست زیرا که لفظ حدیث انا
آخذوها و شطر ماله وارد ست و نفرموده است انا آخذ و شطر ماله و در فتح الودود حاشیه ابو داود
میگوید که نظائر عقوبة بالمال در احادیث و اخبار بسیار وارد اند و امام احمد بن حنبل هم بدین
عمل نموده و مذهب عامه فقها آنست که بر تلف کننده زیاده از مثل یا از قیمت واجب نیست انتهی
نهایه و فتح الودود و شوکانی در نیل الاوطار میگوید که در قوله فانا آخذوها و شطر ماله استدلال ست
بر اینکه امام را میرسد که زکوة را قهرا و جبرا بستاند اگر چه صاحب مال بدان راضی نباشد و بر اینکه ولایت
قبض زکوة بسوی امام ست و همین رفته است امام مالک و ابو حنیفه و اصحاب او و قوله شطر ماله

ای بعضی مال او و استدلال کرده شده است باین قول بر جواز عقوبة بالمال که امام را عقوبة
باخذ مال جایز است و بهمین رفته است شافعی در قول قدیم و بهمین حدیث استدلال کرد پستر
ازین قول رجوع کرده و گفته که عقوبة باخذ مال در صدر اسلام بود پس منسوخ شد و همچنین گفته اند
اکثر شافعیه و بیهقی در تلخیص میگوید که نووی این قول شافعی را تعقب کرده و گفته کسی که دعوی
میکند که عقوبة باخذ مال در ابتدا اسلام بود دعویش بثبوت نپیوسته و نه معروف شده
و دعوی نسخ با جهل تاریخ مقبول نیست و حال آنکه طحاوی و غزالی بر نسخ عقوبة بالمال اجماع نقل
کرده اند و صاحب نور النهار از نووی ذکر کرده که او یعنی نووی هم مانند طحاوی و غزالی
بر نسخ عقوبة بالمال اجماع نقل کرده و این مخالف آنست که ما ازو بالانقل کردیم که دعوی نسخ
بثبوت نپیوسته پس این مقام نظر و تامل است و شافعی زعم کرده که ناقه براء رضی الله
عنه است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بارهٔ ناقه براء رضی الله عنه حکم کرده بضمان آنچه که نقصان
کرده بود و منقول نشده است که دران قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تاوان مضاعف کرده
باشد چنانچه امام مالک و ابو داود و ابن ماجه از حرام بن سعد بن محیصه روایت کرده اند که ان
ناقة البراء بن عازب دخلت حائطا فافسدت فقضی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان علی اهل الحوائط حفظها بالنهار وان ما افسدت المواشی باللیل
ضامن علی اهلها شوکانی در نیل الاوطار گفته که ترک او علیه الصلوة والسلام اخذ بالمال را
درین قضیه مستلزم ترک مطلق نیست و بر عدم جواز عقوبة بالمال و نسخ آن حجة نمی تواند شد و بهز آنچه
رفته است بسوی معاقبة بالمال امام یحیی و بدویه گفته اند که نمیدانیم در جواز عقوبة باخذ مال
خلافی در اهل بیت انتهی باید دانست که این حدیث بهز بن حکیم را حاکم و بیهقی هم اخراج کرده اند
و یحیی ابن معین گفته که این حدیث صحیح است وقتیکه باشد از غیر بهز و اختلاف کرده اند در بهز
بخاری میگوید که او مختلف فیه است و ابو حاتم میگوید که باو حجة گرفته نشود و از شافعی رضی الله
تعالی مرویست که حدیث بهز حجت نیست و این حدیث را اهل علم ثابت نمیدارند و امام احمد

ازان و منع کرده پس ازو باز نمانید و بترسید از خداوند تعالی در اطاعت دیگران
و نیز خداوند تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله پس
فرمان برداری رسول عین فرمانبرداری خداوند تعالی است پس این هر دو
کریمه نیز بالاجمال از دلائل اثبات اشاره اند انتهی کلام علی قاری پس حجت
برپا کردن بر عدم اشاره سبابه گویا مقابله منصوص است و مومن من حیث کونه
مومن است مقابله نصوص او را ممکن نیست خلاصه آنکه استدلال کردن بر عدم
ثبوت اشاره بمنزله نسج عنکبوت است وهو کما تری کما قال تعالی ان اوهن
البیوت لبیت العنکبوت **فصل دوم** در بیان آن روایات فقهیه
که دلالت میکنند بر ثبوت اشارت در منیة المصلی آورده که اشارت کند بسبابه
وقتیکه بخواندن شهادتین برسد و در واقعات آورده اشاره نکند والاول هو المختار
پس اگر اشاره کند بانگشت عقد کند خنصر و بنصر را و حلقه کند انگشت میانه را
بانگشت زانتهی و در تکمیل شرح منیه آورده که همین صحیح است زیرا که امام محمد
در کتاب محیط از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حدیث روایت نموده که آنحضرت
علیه السلام اشاره میکرد بانگشت خود پس فعل میکنم آنچه فعل کرده است
نبی علیه السلام و صنع میکنم آنچه صنع کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و این است قول من و قول امام ابی حنیفه رح انتهی **و همچنین** مرویست از امام
ابی یوسف و امام مالک و زاهدی گفته چون که متفق شدند روایات از جمیع اصحاب ما
بر سنت بودن اشاره و همچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شد در آن ورود اخبار
و آثار پس عمل کردن بران اولی است **و همچنین** از فقیه ابو جعفر هندوانی
حکایت کرده شده است انتهی ملخصا و در غنیة المستملی آورده که شافعیه رفع میکنند
انگشت را وقت رسیدن بهمزة الا الله و قصد میکنند ازان توحید و اخلاص را

بوقت کلمه اثبات و درین امر حدیث از آنحضرت علیه السلام روایت میکنند
که بود آنحضرت که اشاره می کرد بآن برای توحید ذکر کرده است این را ابن حجر
و شمس الائمه حلوانی گفته قائم کند انگشت خود را وقت خواندن لا اله و بنهد
بر وقت الا الله تا که استادن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گردد و من میگویم
که این حسن است **وجواب** از حدیث مذکور این است که در سند او مرد مجهول است
علاوه این که حدیث مرا ذکره الشافعیه دلالت نمیکند بلکه حدیث دال است برآنچه
که حلوانی ذکر نمود زیرا که توحید مرکب است از نفی و اثبات پس رفعش اشارت
است بیک جانب توحید که عبارت از نفی الوهیت است از غیر الله و وضعش اشارت
بجانب دیگر که اثبات الوهیت است مر خدای عز و جل را تنها او را پس واقع
می شود بآن اشارت بسوی مجموع توحید بخلاف قول شافعیه که در و اشارت است
بشق دوم از آن پس نهادن سبابه از فائده و منفعت خالی خواهد شد با وجودیکه
این خلاف ظاهر است زیرا که معروف و متعارف در دلالت بطریق اشاره آنست
که برداشتن انگشت دال بر نفی و نهادن او دال بر اثبات است و بعض شافعیه
گفته مسنون است که سبابه را در حالت اشاره کردن منحنی گرداند و درین مالک
بن نمیر روایت میکند که قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
واضعا ذراعه الیمنی علی فخذه الیمنی رافعا اصبعه السبابة قد
حناها شیئا اخرجه ابو داؤد ترجمه این بالا نوشته شد و لکن این حدیث
مصرح نیست بر مطلوب شان احتمال است که دیدن او مر سبابه آنحضرت علیه السلام را
در حالت اماله برای نهادن او باشد بعد از برداشتن آن بلکه ظاهر همین است انتهی
ملخصا و در صغیری بعد ازین قول صاحب منیة المصلی که بنهد هر دو دست خود را
بهر دو ران خود و کشاده دارد انگشتان خود را آورده که این نزد امام ابی حنیفه است

ونزد شافعیہ بسط کند انگشتان دست چپ را و قبض کند انگشتان دست راست را
غیر از انگشت مسبحہ آیا اشارہ کند بہ مسبحہ وقت خواندن شہادتین یا نہ شارحین ہدایہ تصحیح
کردہ اند کہ اشارہ کند کذا فی الملتقط وغیرہ صفت اشارت آنست کہ حلقہ کند نزد شہادت
انگشت نر و میانہ را از دست راست و قبض کند خنصر و بنصر را و اشارہ کند بمسبحہ
و عقد پنجاہ و سہ را باین طریق کہ قبض کند انگشت میانہ و بنصر و خنصر را و بنہد سر انگشت
نر را بر طرف مفصل اوسط انگشت میانہ و بالا کند انگشت سبابہ نزد یک نفی و بنہد او را
نزد اثبات و مکروہ ہست اشارہ کردن بہر دو مسبحہ انتہی صغیری و کذا فی المستملی
لما روی الترمذی والنسائی عن ابی ہریرۃ ان رجلا کان یدعو باصبعیہ فقال رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم اقد احد انتہی کلامہ و ہمچنین در زیلعی شرح الکنز کیفیت
مذکورہ اشارہ را از امام محمد و امام یوسف و امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہم نقل نمودہ
و ہمچنین در عینی صورت تحلیق بیان نمودہ و عینی از تحفہ نقل کردہ کہ اشارت راجح
اقوال مستحب ست و در بحر الرائق از فتح القدیر نقل کردہ کہ اشارہ نکردن مخالف روایت
و درایت ست و از مجتبی نقل نمودہ کہ روایات ہمہ اصحاب ما متفق اند بر سنت بودن
اشارہ و ہمچنین از کوفیین و مدنیین و کثیر شدند آثار و اخبار درین امر پس عمل کردن
باشارہ اولی ست و ہمچنین علماء کثیر قائل اند بسنت بودن اشارہ و منقول
بودن آن از ائمہ ثلثہ و بکیفیت مذکورہ مثل صاحب جامع الرموز و برجندی
و ابو المکارم و شمنی و ملا الیاس شارح مختصر الوقایہ و شارح وقایۃ الروایات و صاحب
مجمع الانہر شرح ملتقی الابحر و ابن الہمام صاحب فتح القدیر و مختارات النوازل و
شرح النقایہ و در کفایہ مذکور ست کہ امام محمد رح در غیر روایت اصول گفتہ
حدثنا عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فی الاشارۃ باز گفتہ کہ این قول
من و قول امام ابو حنیفہ رح ست و از فقیہ ابی جعفر حکایت ست کہ گفت عقد کند

خنصر و بنصر را و حلقه کند انگشت میانه با انگشت نر و اشاره کند بسبابه خود و امام
یوسف در امالی او ست که روایت کرده شده است اشاره از نبی علیه السلام و تفسیر
کرده است بانچه که تفسیر کرد ابو جعفر و غیر او از اصحاب ما یعنی حنفیه گفته اند که اشاره
کند به پنجاه و سه باز گفته که اشاره کردن بسبابه روایت است از ابی حنیفه رح و از
امام حلوانی مروی ست که استاده کند انگشت خود را نزدیک قول لا الٰه و بنهد نزد
قول الا الله تا که برداشتن مانند نفی و نهادن مانند اثبات گردد و بعض گفته که
برداشتن سبابه نزد امام ابو حنیفه و امام محمد و امام شافعی رحمه الله علیهم سنت ست
انتهی مع الاختصار و در عنایه حاشیه هدایه نیز کیفیت اشاره چنانچه در کفایه مذکور است
بیان نموده و در ارکان اربعه که از تالیفات بحر العلوم ست تفصیل کیفیت مع
دلیل موجود ست باز گفته که اشارت ثابت ست از ائمه هیچ کس را از اصحاب ابی حنیفه
دران خلاف نیست و متاخرین از مشایخ ماوراء النهر چون در عبارت مبسوط
بسط انگشتان معاینه نمودند و بسط انگشتان منافی قبض و تحلیق ست مضطرب گشتند
بعض از ایشان گمان کردند که در این مسئله دو روایت ست در یک روایت
اشاره مع القبض و التحلیق و در دیگر بسط انگشتان آمده و زعم کردند که انچه منافی
بسط باشد مکروه ست پس در یک روایت گفتند اشاره کردن مکروه است و در
روایت دیگر گفتند مکروه نیست بلکه مندوب است و مختار نزد صاحب هدایه و شمس الائمه
عدم کراهیت ست و بعض تشدد کرده بکراهیت بلکه بحرمت اشاره فتوی داده
لجهلهم عما فی الموطا و الامالی و محققین از مشایخ گفته که در اشاره دو روایت نیست بلکه
اشاره از ائمه ما قطعا ثابت و متحقق است و نیست در مبسوط انکه در تمام تشهد انگشتان را
کشاده دارد بلکه در او ست که انگشت نر را کشاده دارد پس وقتیکه بشهادتین تلفظ
کند تحلیق کرده اشاره کند هذا هو الحق المختار و دلالت میکند براین روایت مسلم اشاره

وتحلیق امریست که ترک آن موجب اساءت است واین ست مذهب امامان ما
بغیر خلاف باز اشاره کردن بر وجه مذکور مذهب ماست وامام شافعی رحمه الله
گفته عقد کند عقد ثلث بخنصر وبنصر ووسطے وعقد کند خمسین را بابهام یعنی انگشت نر
واشاره کند بسبابه لما روی عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا قعد فی التشهد وضع یده الیسرے علی رکبته الیسری ویده
الیمنی علی رکبته الیمنی وعقد ثلث وخمسین واشار بالسبابة
رواه مسلم ظاهر این ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گاه عقد
پنجاه وسه کرده وگاه تحلیق واشاره فرموده پس هر کدام ازین دو فعل که مصلے
ادا کند سنت را ادا کرده وازین دو امر هر کدام را که اختیار نماید جایز ست
انتهی عبارت ارکان مع حذف بعض عبارات ودر فتاوی جواهر اخلاطے
آورده بر داشتن سبابه دست راست در تشهد نزد قول اشهد ان لا اله
الا الله نزد طرفین ونزد محمد ابن ادریس سنت ست انتهی اگر کسے گوید که در
بعض کتب اشاره را مستحب گفته چنانچه مذکور شد ودر حسب المفتین اورا
حسن گفته ودر اکثر کتب بران اطلاق سنت نموده تطبیقش چگونه باشد
جوابش آنکه مراد از سنت غیر موکده است پس احسن با مستحب منافاتے ندارد
کذا فی چلپی وهمچنین در نور الایضاح وشرح او مراقی الفلاح وحاشیه
طحطاوی علی مراقی الفلاح وخزانة الروایات وفتاوی عالمگیری وفتاوے
خانیه وملتقط هر یک باشاره کردن تصریح نموده بعضی بر سنت بودن آن
وبعض بر استحباب وصاحب در مختار گفته معتمد همین است ونیز شارحین همین را
تصحیح نموده اند خصوصًا متاخرین مانند کمال وچلپی وبهنسی وباقانی وشیخ الاسلام
وغیرهم که آنحضرت علیه السلام اشاره کرده است ونسبت کرده اند فقها

این را یعنی اشارهٔ را بسوی امام محمد و امام اعظم رح بلکه در متن و در البحار شرح
او غرر الاذکار گفته مفتی به نزد ما یان همین ست که اشاره کند در حالیکه گستراینده
باشد همه انگشتان خود را و در شرح بنلالیه از برهان آورده که صحیح این ست که
اشاره کند بمسبحه خود تنها و نبرد او را وقت نفی و بنهد او را وقت اثبات
و گفته که بقید صحیح احتراز کردم از آن که بعضے گفته اند که اشاره نکند زیرا که عدم
اشاره خلاف روایت و درایت ست و بقید مسبحه احتراز کردم از آن که گفته
شده است که عقد کند نزدیک اشاره انتهی و در رد المحتار حاشیه در مختار
در ذیل این قول که اشاره را منسوب بمحمد و امام اعظم رح کرده اند گفته که
همچنین مرویست از ابی یوسف در امالی چنانچه خواهد آمد و همین منقول ست
از ائمه ثلاثه و در قول در البحار و شرح او تصریح است باینکه آنچه شارحین بان
تصحیح کرده اند که اشاره کند بمسبحه مفتی به ست لکن صواب انگشتان این قول ست او ست
که کشاده دارد همه انگشتان خود را زیرا که این مخالف ست بآنچه در در البحار
و شرح او دیده ام و تصریح عبارت در البحار این ست عقد نکند پنجاه و سه را و نه اشاره
کند و عبارت غرر الاذکار این ست و لا تعقد باصبعه ثلاثة و خمسین
چنانچه امام احمد عقد کرده موافق امام شافعی در یک قول از اقوال او و ما یان
اشاره نمیکنم بسبابه در وقت تهلیل بلکه کشاده میداریم انگشتان را و مفتی به
نزد ما یان خلاف او ست یعنی خلاف عقد را ... و آن اشاره است
بر کیفیت عقد سه و پنجاه چنانچه امام شافعی و امام احمد گفته اند و در محیط آورده
که اشاره سنت ست بردارد سبابه را در حین نفی و بنهد او را در وقت اثبات
و این قول ابی حنیفه و محمد ست و برین آثار و اخبار بسیار وارد اند پس عمل کردن
بر آن اولی است پس این تصریح است بر اینکه مفتی به اشاره کردن بمسبحه است

باعقد انامل بر کیفیت مذکوره بغیر از بسط سبابه زیرا که در صورت بسط انزو یاران
اشاره نیست ازین جهت در منیة المصلی گفته اگر اشاره کند عقد کند خنصر و بنصر را
و وسطی را با ابهام حلقه کند و سبابه را استاده کند و در صغیری گفته آیا هست
اشاره کردن وقت خواندن شهادت نزد یاران درین اختلاف ست
در خلاصه و بزازیه ست که اشاره نکند و در شرح هدایه تصحیح کرده که اشاره
کند همچنین در ملتقط وغیره و صورت اشاره این ست که انگشت نر و میانه را
از دست راست حلقه کرده خنصر و بنصر را قبض نماید و اشاره کند باعقد
کند پنجاه و سه را باین طور که قبض نماید وسطی و خنصر و بنصر را و بنهد سر انگشت
نر را بر کناره پیوند او وسط انگشت میانه و بردارد سبابه را وقت نفی
و بنهد وقت اثبات و در شرح کبیری گفته قبض کند انگشتان را وقت اشاره
و همچنین مرویست از امام محمد در کیفیت اشاره و همچنین مرویست از امام ابی یوسف
در امالی او در قهستانی آورده مرویست از جمیع اصحاب یاران که اشاره سنت
است پس حلقه کند انگشت نر و انگشت میانه را از دست راست در حالیکه
چسپیده باشد سر او با سر او و اشاره کند بانگشت سبابه این اقوال مذکوره
صریح اند درین که اشاره مسنون ست بکیفیت مخصوصه که آن عقد تحلیق ست
و اما روایت بسط انگشتان پس در او هرگز اشاره متحقق نمیشود ازین جهت
در فتح القدیر گفته و در صحیح مسلم ست که بود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه
می نشست در نماز می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود و قبض
میکرد انگشتان خود را همه آنها را و اشاره میکرد بانگشتی که نزدیک ست باز
انگشت و می نهاد کف چپ خود را بر ران چپ خود و شکی نیست که نهادن
کف مع قبض انگشتان حقیقت متحقق نمیشود بدون نهادن کف است

پستر قبض کردن انگشتان هنگام اشاره و همین مرویست از محمد در کیفیت
اشاره چنانکه گفته یقبض خنصره والتی تلیهما ویحلق الوسطی والابهام
ویقیم المسبحة و همچنین مرویست از ابی یوسف رح در امالی و این فرع تصحیح
اشاره است و از بسیاری مشایخ مرویست که اشاره نکند و این خلاف روایت
و درایت ست و از محمد مرویست که آنچه ذکر کرده است از کیفیت اشاره
آن قول ابی حنیفه است الخ انتهی پس نیست ما را قول کردن باشاره بغیر از
تحلیق و از جهت تفسیر کرده شده است اشاره بکیفیت مذکوره در اکثر کتب
مانند بدایع و نهایه و معراج الدرایه و ذخیره و ظهیریه و فتح القدیر و هر دو شرح
منیة المصلی و جامع الرموز للقهستانی و حلیه و نهریه و شرح ملتقی للبهنسی منسوبا
الی شرح النقایه و هر دو شرح درر و غیر از ان چنانچه ذکر کردم عبارات آن در
رساله که مسمی کرده ام او را برفع التردد فی عقد الاصابع عند التشهد و در او نوشتم
که نیست برای ما بان غیر از دو قول **اول** آنکه مشهور ست در مذهب از بسط
انگشتان بدون اشاره کردن **دوم** بسط انگشتان تا وقت خواندن شهادت
پس عقد کردن وقت شهادت و برداشتن سبابه را وقت نفی و نهادن
او را وقت اثبات و همین ست آنچه متاخرین بر ان اعتماد کرده اند برای
ثبوت آن از نبی علیه السلام باحادیث صحیح بسبب صحت نقل او از ائمه ثلاثه
و از جهت در فتح القدیر در بارهٔ قول اول گفته که آن خلاف درایت و روایت
است کما مر انتهی لکن آنچه که عوام الناس در هر زمانه ما بر آن اند از اشاره
کردن معه بسط انگشتان بدون عقد آنها پس هیچ یکی را ندیده ام که بدان قائل
باشد سوای شارح یعنی صاحب در مختار که او اتباع شرنبلالی کرده و او از برهان
نقل کرده که از تصانیف علامه ابراهیم طرابلسی صاحب اسعاف از اهل قرن

عاشر است و وقتی که کلام او معارض شد با کلام جمهور شارحین از متقدمین و
متاخرین عمل کردن بر قول جمهور علما اولی است نه بر آنچه که عوام جمهور بر آنند
پس بیرون کن نفس خود را از ظلمت تقلید و حیرت اوهام و استضیئی بمصباح التحقیق
فی هذا المقام فانه من مواهب المنعم الملک العلام انتهی کلام رد المحتار حاشیه درمختار
فصل سوم در ذکر آن روایات فقهیه که دلالت میکنند بر عدم اشاره مع
جوابهای آن اعتراضات که بر صاحب خلاصه کیدانی که در باب محرمات
گفته والاشارة بالسبابة کاهل الحدیث وارد میشود یعنی از محرمات است اشاره
کردن بانگشت سبابه مانند اشاره کردن آن جماعت که جمع کرده اند حدیث را
ملا علی قاری در رساله خود گفته که حکم کردن بحرمت اشاره از کیدانی خطا عظیم
و جرم جسیم صادر شده منشائش بحر جهل از قواعد اصول و مراتب فروع
چیزی دیگر نیست اگر حسن ظن باو و تاویل کلام او نه کرده آید البته کفر صریح
و ارتداد او صحیح خواهد بود آیا جایز است مرمومن را که حرام داند چیزی را که کرده باشد
آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نقل او قریب بتواتر رسیده باشد و منع
نماید جواز فعلی را که اکابر علما و فضلا بر آن بوده اند و حال آنکه امام اعظم و همام اقدم
فرموده حلال نیست کسی را که عمل نماید بقول من تا وقتیکه معلوم نکند ما خذ او از کتاب
و سنت و اجماع امت و قیاس جلی و امام شافعی رح فرموده هر وقت که بصحت
رسد حدیث بر خلاف قول من پس قول من بر دیوار بزنید و عمل بر حدیث
صحیح نمائید چون این را معلوم کردی پس بدان که اگر از امام تصریح بر اشاره
کردن نه بودی هر آینه بر متبعان و پیروان او از علما کرام و عوام نیک انجام
متعین بودی عمل کردن بر آنچه بصحت پیوسته است از آن حضرت علیه
الصلوة والسلام و همچنین اگر بالفرض از امام نفی اشاره بثبوت می پیوستی

وصحت اشاره از صاحب بشاره بظهور رسیدی در آن هنگام ترجیح
دادن آن امر که از آن حضرت علیه السلام بصحت رسیده واجب و لازم
بودی پس چگونه عمل نکرده شود بر آنچه که مطابق شده باشد نقل صریحه احادیث
صحیحه و روایات واضحه پس هر که انصاف نماید و تعصب از خاطر خویش دور سازد
خواهد فهمید که همین سبیل اهل دین و ارباب ملت و یقین از سلف تا خلف است
پس هر که ازین مسلک عدول نماید و ازین راه راست منحرف شود پس او
موصوف بوصف جهالت است اگرچه از مردم اکابر باشد و واقع در ورطه
هلاکت است انتهی و در منیة المصلی از واقعات نقل نموده که اشاره نه کند
و در کبیری شرح منیه از خلاصه آورده که همین مختار است و در فتاوای کبیری گفته
که همین معتقد به است و نیز صاحب بحر رایق از فتاوای الوالجی و تجنیس و صاحب مضمرات
از کبیری فتوی را بر عدم اشاره نقل نموده باین تعلیل معلل ساخته اند که در اشاره
کردن زیادتی رفع است که بآن احتیاج نیست پس باید که ترکش اولی باشد
زیرا که مبنی نماز بر آهستگی و وقار است لکن این تعلیل قابل اعتبار نیست کما قال
علی القاری که اگر ترکش اولی بودی هر آینه پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
آن را ترک فرمودی حال آنکه آن حضرت در اعلی مقام آهستگی و وقار بود در
تبیین مذکور است که اکثر مشایخ اشاره را مستحسن دانسته اند عینی از منیه آورده
که اشاره کردن مکروه است و قهستانی از الهدی آورده که عدم اشاره ظاهر اصول
اصحاب ماست و فتوی همین است چنانچه در مضمرات و الوالجی و خلاصه و غیرهم
موجود است همچنین بر جندی و ابو المکارم و شمونی و تنویر الابصار و در مختار و عنایه
و فتاوی جواهر اخلاطی و حسب المفتی و عنایه و خزانة المفتین و فتاوی عالمگیری
و ملتقط عدم اشاره را ذکر نموده و فائده بعض تصریح بکراهیت نموده و در بعض

وعلیه الفتوی گفته لکن کراهیت مقابل سنت وفتوی مقابل فتوی وصحیح
مقابل صحیح واصح مقابل اصح واجماع مقابل اجماع گردید چنانچه از ما سبق واضح است
واحادیث واخبار صحیحه که دال بر ثبوت اشاره اند از معارض ومقابل صحیح وسالم
ماندند ملا علی قاری گفته غایت عذر از بعض مشایخ در منع اشاره یا کراهیت آن
حسن ظن ست برین که احادیث این باب بایشان نرسیده باشند وچونکه
وارد شد بر ایشان اختلاف فعل وترک اشاره پس گمان بردند که ترک اولی ست
بجهت قاعده مقرره که در اصل خود صحیح ست اگرچه نسبت این مسئله صحیح نیست
وآن این ست که چون دلیل مبیح ومحرم هر دو جمع شوند ترجیح جانب حرمت را داده
میشود واحتیاطا برای اجتناب نمودن از منهی عنه وشاید که ماخذ این قاعده این
قول نبوی ست که انچه منع کرده ام شما را از ان اجتناب نمایید وانچه که امر کرده ام
بآن بدان عمل بکنید چندانکه استطاعت دارید مگر معلوم ست که این مسئله که مدعیان
گفت گو داریم ازین قبیل نیست چرا که از شارع کدامی نص وارد نشده که بر نهی اشاره
دلالت کند بلکه ثبوت اشاره باصح روایات ثابت شده لیکن جاهل باخبار نبویه وآثار
مصطفویه چون دید که بعض مردمان موافق سنت اشاره میکنند وبعض ترک
میکنند بجهت جهل یا بجهت کسل وغفلت پس گفت که ترک آن اولی ست چرا که
این زیادتی در نماز ست بعد ازان دیگری آمد وگفت که این مکروه است بکراهت
تنزیهی مگر برین دلیلے بیان نمود پس بعد ازان دیگری پیدا شد وگفت که این
حرام ست زیرا که کراهیت چون مطلق ذکر شود متبادر ازو کراهیت تحریمی
میباشد ونیز هر مکروه نزد امام محمد رح حرام ست خصوصا در عبادات پس اهل
تقلید را عجب حال است که دیده بصیرت ایشان چنان بند شد که سنت مشهوره را
از امور ممنوعه محرمه مقرر ساخته اند وبین تفاوت ره از کجا است تا بکجا باید دانست

که حرام چیزی ست که نهی آن بدلیل قطعی از کتاب و سنت ثابت نشده باشد
و از قواعد مقرر ست که تحریم مباح حرام ست پس چه گمان کرده شود بر آن کسی
که سنت نبوی از رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد حرام گوید
با وجود یکه در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافیست که محدثین را که ستون ائمه دین اند
اهانت نموده و این اهانت ازین قول او کاهل الحدیث مفهوم می شود زیرا که این
قول مقتضی قلت ادب است که او مقتضی ست بسوی خاتمه زیرا که اهل کلام الله
اهل الله و اهل حدیث اهل رسول الله اند شاعری درین باب گفته اهل
الحدیث هم اهل النبی و ان لم یصحبوا نفسه انفاسه صحبوا انتهی
کلام علی قاری رحمه الله تعالی باید دانست که ازین قول علی قاری رحمه الله تعالی
که در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافی ست الخ چنین نباید فهمید که قاری علیه الرحمه
حکم بتکفیر کیدانی نموده است زیرا که بالا گفته که اگر حسن ظن و تاویل کلام او نکرده آید
قوله کاهل الحدیث موجب کفر ست صراحة یعنی بظاهر کلام کیدانی منجر بکفر ست
لیکن سجیه حسن ظن در حق مومن که مامور به است از حکم بتکفیر او مرا مانع پس لامحاله
تاویل کلامش لازم آمد و همچنین مراد از قوله در موجب تکفیر کیدانی همین قدر کافی ست
الخ آنست که بظاهر در موجب تکفیر او کافی ست یعنی در صورت عدم تاویل کلامش
کافی ست لیکن کلام او مول ست بدین تاویل که اطلاق حدیث بر مطلق گفتگو
نیز آید چنانچه صاحب هدایه گفته ولا باس بان یصلی الی ظهر رجل قاعد یتحدث پس
احتمال ست که مراد کیدانی از اهل حدیث آن مردم باشند که در میان خود گفت گو
میکنند و یکدیگر دشنام میدهند و بانگشت سبابه بیکدیگر اشاره میکنند چنانچه عادت
عرب بود و ازین جهت سبابه را سبابه میگویند و مراد ش آن جماعت نباشد
که حاصل شده است ایشانرا علم بحدیث نبوی و نیز در علم کلام مسطور ست که مهما امکن

کلام مومن را بر محملی که از و فساد لازم آید حمل نباید کرد اگرچه قریب الفهم باشد
و اگر فرض کنیم که مرادش باهل الحدیث اهل علم حدیث ست یعنی مرادش
آن جماعت باشد که حاصل شده است ایشان را جمع علم بحدیث رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم تا هم حکم داون بکفر او جایز نیست زیرا که احتمال ست
که احادیث اشاره او را نرسیده باشد چنانچه ملا علی قاری از جانب مانعین همین عذر
بیان نموده کام پس کیدانی گمان کرده باشد که مبنی نماز بر سکون و وقار ست
و اشاره کردن و حرکت نمودن منافی اوست ازین جهت حکم داده باشد که اشاره
کردن حرام ست و اگر این هم تسلیم کرده شود که احادیث اشاره او را رسیده است
پس انکارش از اشاره مطلقه غیر مسلم چنانچه از عبارت او کاهل الحدیث مفهوم میشود
که اشاره کردن بران کیفیت که اهل حدیث اشاره میکنند آن حرام ست نه اشاره
مطلقه چه اگر مرادش این نبودی این قدر کافی بود او را که میگفت والاشارة
بالسبابة پس قول او کاهل الحدیث محض تطویل بلا طایل میبود پس کیدانی چون دید
که در کیفیت اشاره اختلاف کثیر ست و توجه انگشتان بسوی قبله نیز مندوب ست
اولی و ارجح آن دید که انگشتان را کشاده نموده اشاره کند تا که عمل باشاره کردن
و توجه انگشتان بسوی قبله نمودن هر دو حاصل آید نه آنچنان که معمول اهل حدیث ست
که خود را محدث تصور میکنند و در حقیقت محدث نباشند از عقد یا تحلیق که در او عمل بامر
واحد حاصل میشود فقط لکن بسبب تنگی عبارت که مبنای متون بر اختصار ست
ازینقدر تفصیل اعراض کرده بر قول خود کاهل الحدیث اکتفا نمود و غرضش بر اهانت
و حقارت فرقه علیه محدثین اصلا متعلق نبود اگرچه بظاهر از کلام او اهانت لازم می آید
لکن درمیان لزوم و التزام فرقی ست لطیف که التزام هر معصیت معصیت ست
و لزوم هر گناه معصیت نیست چگونه حکم کرده شود بکفر شخصی که اقرار میکند بوحدانیت

خدا و حقیت دین محمدی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و قبول میکنند جمیع احکام
منزل بر پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و در رسالهٔ فرعیه جزئیه تاویلا یا جهلا
یا تساهلا در خطا افتد و حال آنکه ملا علی قاری در شرح فقه الاکبر خود نوشته که بدشنام
دادن شیخین کافر نمیشود و با وجودیکه آن جماعت اهل صحابه کرام و اساتذهٔ محدثین اند
و در دشنام دادن اهانت شان ظاهر است پس چونکه باهانت واقعی صحابه کرام که
اهل الله و اهل رسول الله اند کسی کافر نمیشود باهانت فرضی لازمه محدثین که همعصر
کیدانی بود چگونه کافر خواهد شد تامل و در خزانة الروایات آورده که علما متاخرین
از اشاره کردن نهی کرده اند از آن که چون رافضیان غلو کردند سنیان را در ترک
کردند برای نفی تهمت تشبیه رافضیان انتهی ملا علی قاری گفته بعض در تعلیل ترک
اشاره گفته اند که در اشاره کردن موافقت با فرقهٔ رفضه است پس ترک او اولی
باشد بجهت ثابت نمودن مخالفت شان و این تعلیل نیز بچند وجوه ظاهر البطلان است
وجه اول آنکه عام رفضه بنا بر مشاهدهٔ ما درین زمان هرگز اشاره و سبابه نمیکنند بلکه وقت
سلام دستهای خود را بر زانوهای خود از جهت تاسف بر فوت شدن اسلام
می زنند پس تعلیل شان به ایشان منقلب گردیده حجت برای ما گردید **دوم** آنکه
بر تقدیر صحت تشبیه با ایشان هر فعل که ایشان میکنند بمخالفت او مامور نیستیم تا که شامل
شود آن افعال ایشان را که موافق سنت اند چنانچه طعام خوردن بدست راست
و مانند آن بلکه ترک موافقت شان در آنچنان امور مطلوب است که آنرا ایشان
ابداع کرده و شعار شان گردیده چنانچه در مذهب شان ثابت و مقرر است مانند
ساختن سنگ بر سجاده زیرا که سجده کردن بر جنس زمین افضل است باتفاق ائمه با وجود
جایز بودن آن بر بساط و پوستین و غیر آن نزد اهل سنت لکن نهادن مثل کلوخ وغیره
بدعت است که این را ایشان ابداع کرده و شعار و علامت خود ساخته اند پس اجتناب

نمودن ازین چنین افعال شان ضروریست از دو جهت اول از جهت ترک موافقت
شان در بدعت چنانچه در حدیث شریف آمده خالفوا الیهود والنصاری دوم برای رفع
نمودن تهمت چنانکه وارد است اتقوا مواضع التهمت بخلاف کدامی سنت مستمره که
شعار خود ساخته باشد مثل بدر آمدن بسوی تنعیم و جعرانه برای ادای عمره و حاصل آنکه
مخالفت مبتدعین در امر مباح مستحسن است برای زجر شان و رجوع نمودن شان
بسوی صلاح نه در هر امر و اشاره که سنت است ازین باب نیست اگر گفته شود
که پوشیدن انگشتری در دست راست سنت است و علما گفته اند که درین زمان پوشیدنش
بدست چپ اولی است زیرا که پوشیدن او بدست راست شعار فرقه رفضه و علامت
اهل تشیع گردیده پس معلوم شد که گذاشتن سنت از جهت ترک تشبیه بارفضه جایز
و درست است جوابش آنکه این از ان قبیل نیست زیرا که سنت در پوشیدن انگشتری
تخییر است درمیان پوشیدن بدست راست و پوشیدن بدست چپ پس باختیار
کردن دست چپ تقویت سنت نمی آید و احتراز از تشبیه روافض حاصل میشود
بخلاف ترک اشاره که دران بالکل تقویت سنت لازم می آید و بعض از نافعین اشاره
گفته که اشاره کردن بسبابه عمل کثیر است و عمل کثیر منافی نماز است جوابش آنکه اشاره مذکوره
عمل کثیر نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی علم الفقه زیرا که در تفسیر عمل کثیر مشایخ
مختلف اند بعض گفته اند عملی که در او احتیاج بیدین افتد کثیر است و عام مشایخ میگویند
عمل کثیر آنست که نظر کننده بسویش او را منافی نماز پندارد و بعض دیگر گفته عمل کثیر آنست
که خود مصلی او را کثیر پندارد یعنی از منافیات نماز شمارد و رفع سبابه ازین قبیل نیست
و نه هر عمل منافی نماز است زیرا که نماز عبارت از افعال مخصوصه است که بعض از ان
فرض و واجب است و بعض دیگر سنت و مستحب بلکه منافی نماز آن اعمال است که از
اقسام مذکوره خارج باشد و اشاره کردن بسبابه از سنن نماز است چنانچه گذشت پس

چگونه منافی نماز خواهد شد آیا نمی بینی که برداشتن هر دو دست از زمین در وقت سجده
کردن باز نهادن آن بهر دو ران باز برداشتن و نهادن آن بر زمین و همچنین برداشتن
هر دو دست در وقت تا هر دو گوش اکثر سنت است نه تنها برداشتن سبابه حالانکه آن منافی نماز
نیست فما هو جوابکم فهو جوابنا و از جمله دلایل ثبوت اشاره انعقاد اجماع سنت زیرا که
نه از صحابه و نه از علماء سلف درین مسئله خلاف بظهور آمده و نه در عدم جواز و تصحیح آن گفتگو
کرده بلکه امام ما یعنی امام اعظم رح و هر دو یارانش و امام مالک رح و امام شافعی رح و امام احمد رح
و جمیع علماء اعصار و امصار بر اشاره کردن قائل اند علاوه اینکه اخبار صحیحه و آثار صریحه
در ثبوت اشاره وارد اند چنانچه مذکور شدند و مشایخ ما از متقدمین و متاخرین نیز بر ثبوتش
تصریح کرده اند پس نیست قابل اعتبار آنچه که معمول اکثر سکان ماوراء النهر و اهل خراسان
و عراق و روم و بلاد هند است از ترک نمودن اشاره زیرا که سنت بودن اشاره از
اخبار صحیحه ثابت است چنانچه دانستی پس نیست مر مانعین اشاره را هیچ روایتی از امام
ابی حنیفه و امام یوسف رح و امام محمد رح که دال باشد بر عدم اشاره و اگر تسلیم کرده شود
پس آن روایت مشهوره که مؤید است باحادیث و آثار صحابه اولی و احق است بقبول کردن
و فتوی دادن از آن روایت شاذه که مخالف سنت باشد نعم و نسوی همین معنی حضرت
غوث الاسلام و المسلمین الهادی الی الله حضرت مرزا جان جانان صاحب قدس الله سره
در مکتوبات خود اشاره فرموده چنانچه در جواب شخصی فرموده و نوشته بودند که حضرت مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود دعوی
محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است نعم و ما اوصی الله تعالی
جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید ما کان لمؤمن و لا مؤمنة
اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تعالی تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله

الرجل دون جاده رسید عمر رضی الله تعالی عنه را هر آینه سعد هرگاه بنا کرد قصر گفت منقطع
شد خبر پس بفرستاد عمر رضی الله تعالی عنه بسوی سعد محمد بن مسلم را پس هرگاه بیاید محمد بن
مسلم بیرون آورد سنگ چقماق خودش را بسیفر و خست آتش آنرا و بخبر پیمبر بدهی و گفته شد
برای سعد که هر آینه مردی کرده است چنان و چنان پس گفت سعد که آن محمد بن مسلمه است و بیرون
آمد سعد بسوی او پس سوگند یاد کرد باللہ که نگفته است آن کلام را پس گفت محمد بن مسلمه او را احکام
کرد از تو آنچه میگوئی تو و بکنیم آنچه امر کرد خلیفه ما را بآن پس بسوخت دروازه را پس متوجه
شد بسعد و پیش کرد بر و سعد که زاد راه بدهد او را پس ابا آورد محمد بن مسلمه از زاد گرفتن پس بیرون
آمد و قدوم کرد بر عمر رضی الله تعالی عنه پس مبادرت کرد بسوی عمر و جلد تر رسید پس بود
رفتن و باز آمدن محمد بن مسلمه نوزده روز پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه اگر نمیبود حسن ظن یعنی
ما را بتو هر آینه گمان می بردیم که هر آینه تو او انکار کردی از ما یعنی حکم ما را گفت محمد بن مسلمه آری
بگذار او را میخواند ترا اسلام و عذر میکند و سوگند میخورد باللہ که نگفته است یعنی آنچه بسمع عالی تو
از و رسانیده اند گفت عمر رضی الله تعالی عنه پس آیا ترا از او راه داده است چیزی گفت
محمد نی گفت محمد عمر رضی الله عنه را پس چه چیز باز داشت ترا که زاد راه میدادی تو مر عمر
رضی الله عنه گفت هر آینه مکروه داشتم که اگر کنم برای تو بزاد راه دادن پس باشد برای
تو نفع و باشد برای من ضرر و حال آنکه گرد من اهل مدینه اند که هر آینه کشته است ایشان را
گرسنگی و بدرستیکه شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را که میفرمود سیر نخورد مردی بدون همسایه
خودش در روضة الاحباب در سبب قصر بنای کردن سعد نوشته که در ایامیکه سعد
رضی الله تعالی عنه از جانب خلافت پناه عمر فاروق رضی الله تعالی عنه بر کوفه عامل بود
و نظر بر طاق ایوان کسری و عمارات رفیعه و دور وسیعه و مشیده مدائن داشت برای خود
بنای مانند قصر کسری حصین در غایت رفعت و نهایت فسحت اساس نهاد و چون آن قصر
عالی باتمام رسید روزی که بر قصر ابیض مدائن بود برکند و بر عمارت خود نشاند مردمان نیز آلات

فتاده دن عمر فاروق
یعنی اسعد بن ابی وقاص
مسلمه را که بود در زمان قصر
او دروازه قصر سعد
بن ابی وقاص بنا کرد

داد و دولت عمارت بسیار از مدائن بانجا بردند و در عمارات نمود گرد انیدند چون خبر رفعت
و فسحت کوشک سعد بامیر المومنین عمر رضی رسید خاطر مبارکش بسیار از وی تافته گشت محمد بن مسلمه را
طلبیده نامه بدو داد و فرموده تا بکوفه رود و با سعد مکالمه نماید و فرماید که تا هیزم جمع کنند
و در کوشک او بسوزانند و نامه بدو رسانند و بلا توقف و تکلم مراجعت نماید محمد بن مسلمه
فی الفور بجانب کوفه روان شد و ماموریت امیر المومنین را بتقدیم رسانید و نامه بسعد داد
و بادی سخن ناگفته بازگشت سعد هر چند التماس مکث نمود تا بسبب ضیافت قیام نماید
مبذول نداشت و مبلغی بر سم انعام بر وی عرض کرد مقبول نیفتاد و سعد چون
نامه امیر المومنین بکشود نوشته بود که چنین بمن رسید از تو که قصری رفیع و حصاری
منیع مانند قصور اکاسره بنا کرده و در کوشک کسری آورده در کوشک خود نشانده و این امر
همانا بجهت آن اختیار نموده تا حجاب و دربانان بران درگاه نشانی و ایشان اهل حاجات را
از دخول دران قصر و حجب منع کنند چنانچه حاجبان و دربانان ملوک عجم میکردند و بآن سبب مهمات
مسلمانان در عقده تعویق و تعطیل افتد بآن مانند که بحکم جبر جوار مذهب و سیرت اکاسره گرفتی
و اعراض از سیرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله و سلم نمودی این صورت از تو بغایت ناپسندیده
و با قصور واقع شده چه ترا محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود و صلاح و فساد می باید
کرد و آن امر باین مقصود منافاتی تامه و مخالفتی کامله دارد بدانکه اکاسره را از قصور بقبور پیغمبر را
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ازین خاکدان مغاک بعالم افلاک بردند کس فرستاد و فرمود که کوشک
ترا پاک بسوزد و از تو باک ندارد ترا از جهان دو در و خانه بس است یکی که در آنجا نشینی و دیگری
که بیت المال مسلمانان گردانی آورده اند که سعد سرای پدید آکرد که در و دو خانه بود یکی را
بیت المال و دیگری را مسکن خویش گردانید و آن کوشک محروق همچنان ویران بماند از زمان
حکومت معویه بن ابی سفیان رضی الله تعالی عنهما که زیاد بن ابیه را از قبل خویش بایالت
عراق فرستاد یا بنجی که سعد طرح انداخته بود آن ویرانه را تعمیر نمود و منصوبه دهر بر زهر

کجیساری از حکام ایام داوران قصر خانه گیر ساخته و آنرا بعد از تعمیر تا بقصر الامارت نام
کردند انتهی و از انجمله آنست که در ازالة الخفا آورده که کتب عمر رضی الله تعالی عنه
الی عمرو بن العاص وهو عامله علی مصر اما بعد فقد بلغنی انه ظهر لك مال
من ابل وغنم وخدم وغلمان ولم یکن لك قبله مال ولا ذلك من رزقك
فانی لك هذا ولقد کان لی من السابقین الاولین من هو خیر منك ولکنی استعملتك
لغنائك فاذا کان عملك لك وعلینا یسر توترك علی انفسنا فاکتب الی من این مالك
وعجل والسلام فکتب الیه عمرو بن العاص قرأت کتاب امیر المومنین ولقد صدق
فاما ذکره من مالی فانی قدمت بلدة الاسعار فیها رخیصة والغزو فیها کثیرة
فجعلت فضول ما حصل لی من ذلك فیما ذکره امیر المومنین یا امیر المومنین لو کانت
خیانتك لنا حلالا لاماضناك حیث اتهمتنا فاقصر عنا عناءك فان لنا احسابا
اذا رجعنا الیها اغنتنا عن العمل لك واما من کان عندك لك منها السابقین الاولین
فهلا استعملتهم فوالله ما وقفت لك بابا فکتب عمر اما بعد فانی لست من تسطیرك
وتشقیقك الکلام فی شیء انکر معشر الامراء اکلة الاموال واخلد تری الا عدا انما
تاکلون النار وتورثون العار وقد وجهت الیك محمد بن مسلمة لیشاطرك عنی
ما فی یدك والسلام فلما قدم علیه محمد اتخذ له طعاما وقدمه الیه فابی ان
یاکل فقال مالك لا تاکل طعامنا قال انك عملت لی طعاما هو تقدمة للشر
ولو کنت عملت لی طعام الضیف لاکلة فابعد عنی طعامك واحضر لی مالك فلما
کان الغد احضره ماله فجعل محمد یاخذ شطرا ویعطی عمرو اشطرا الی اخر الحدیث
بنوشت عمر رض بسوی عمرو بن عاص و او عامل او رضی الله تعالی عنه بود بر مصر اما بعد
پس هر آینه برسید مرا که هر آینه ظاهر شد برای تو مالی از شتران و غنم و خادمان و غلامان
و نبود برای تو پیشتر ازین مالی و نیست از نصیبه تو پس از کجاست برای تو این مال

بنا بر عمرو بن العاص

وهر آینه بود برای من از سابقین اولین کسیکه بهتر بود از تو ولیکن من عامل گردانیدم
ترا برای تنگدست بودن تو پس وقتیکه شد عمل تو برای تو نفع دهد ما و زر بکدام وجه برگزینیم ترا
بر نفسهای خود پس بنویس بسوی من که از کجاست مال تو و زودی کن یعنی در تحریر جواب
والسلام پس نوشت بسوی او عمرو بن عاص رضی الله عنهما که بخواندم نامه امیر المومنین را و هر آینه
راست گفت امیر المومنین پس آنچه ذکر کرده است امیر المومنین از مال من پس هر آینه آمدم
من بلده اسعار را که در آن ارزانی و نرخ بسیار بود پس گردانیدم زیاده و آنچه حاصل شد
برای من از آن در آنچه ذکر کرد آنرا امیر المومنین یا امیر المومنین سوگند بخدا که اگر می بود
خیانت تو برای ما حلال تا هم خیانت نمیکردیم ترا زیرا که این گردانیدی تو ما را پس باز دار
از ما رنج و عقوبت خود را پس هر آینه برای ماست بزرگی از سهما وقتیکه بردیم بسوی آنها
بی پروا خواهند کرد ما را از عمل تو و اما کسانیکه بودند نزدیک برای تو از سابقین اولین پس
چرا عامل نکردی آنانرا پس سوگند بخدا که نه استادم برای تو بر دروازه یعنی از تو عمل نخواستم
پس بنوشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه که اما بعد پس هر آینه من نیستم از تحریر تو و سخت کلامی تو
در چیزی یعنی بسط نبردی و شق بدی تو مرا کار ندارم هر آینه شما ای گروه امر انجور دید ما را
و بفرستادید بسوی من عذرها و بجز این نیست که میخورید آتش را و اختیار میکنید ننگ را و هر آینه
فرستادم بسوی تو محمد بن مسلمه را تا نصفا نصف کند آنچه در دست تست والسلام پس هرگاه
فرود کرد بر محمد بن مسلمه میان ساخت عمرو برای او طعامی و آورد آنرا بوی پس ابا کرد محمد از
خوردن آن طعام عمرو گفت چیست ترا که نمیخوری طعام ما محمد گفت هر آینه تو ساختی برای
من طعامیکه تقدیمه شر و بدی است و اگر بودی تو که میساختی برای من طعام مهمانی هر آینه
میخوردم آنرا پس دور کن از من طعام ترا و حاضر بیار بمن مال ترا پس چون فردا شد حاضر کرد
عمرو پیش محمد مال خود را پس آغاز کرد محمد که میگرفت نمی دمید او عمرو را نمی دیگر الحدیث از آنجمله
آنکه در فضائل عشره مبشره میگوید عن عروة بن زبیر قال بینما عمر بن الخطاب

يتصفح الناس يسألهم عن امراجنادهم اذ مر باهل حمص فقال كيف انتم وكيف
امركم قالوا خير امير يا امير المومنين الا انه قد بنى علية يكون فيها فكتب كتابا وارسله
بريد اوامره اذا جئت باب علية فاجمع حطبا واحرق باب علية فلما قدم جمع حطبا
واحرق باب العلية فدخل عليه الناس فذكروا ان سمنا رجلا يحرق باب علية
قال دعوه فانه رسول امير المومنين ثم دخل عليه فناوله الكتاب فلم يجمع الكتاب
من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال احبس عني في الشمس ثلاثة ايام فحبس
عنه ثلاثة حتى اذا كان بعد الثالث قال يا ابن قرط الحقني الى الحرة وفيها ابل
الصدقة وغنمها حتى اذا جاء الحرة القى عليه نمرة وقال انزع ثيابك والبس هذه
ثم ناوله الدلو فقال اسق هذه الابل فلم يفرغ حتى لغب فقال يا ابن قرط متى
كان عهدك بهذا قال مليا يا امير المومنين قال فلهذا بلغت العلية واشرفت
بها على المسلمين والارملة واليتيم ارجع الى عملك ولا تعد لذنب از عروه بن زبیر
مرویست گفت که وقتی عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه نظر میکرد و جستجوی مینمود حال مردم را
و میپرسید آنانرا از حال لشکرهای ایشان ناگاه بگذشت باهل حمص پس گفت چگونه هستید شما
و چسان ست امیر شما گفتند بهتر امیریست یا امیر المومنین لیکن هر آینه او بنا کرده است علیه
یعنی خانهٔ بلند که میماند دران پس بنوشت عمر رضی الله تعالی عنه نامه و بفرستاد یعنی بسوی او
رسولی بفرمود او را که هرگاه بروی تو دروازهٔ علیه او را پس جمع کن هیمه را و بسوز دروازهٔ علیه اش
پس هرگاه بیامد آن نامه بر جمع کرد هیمه را و بسوخت دروازهٔ علیه اش پس اهل شهر بیامدند مردم
و ذکر کردند که هر آینه درینجا مردیست که میسوزد دروازهٔ علیه ترا گفت بگذارید او را پس هر آینه
او فرستادهٔ امیر المومنین ست پستر بیامد بر آن نامه بر پس بداد او را آن نامه پس نهاد نامه را
از دست خودش تا که سوار شد پس هرگاه بدید او را عمر رضی الله تعالی عنه گفت باز دارید او را
از من در آفتاب سه روز پس باز داشته شد آنکس از عمر رضی الله تعالی عنه سه روز تا وقتیکه

بعد روز سوم گفت عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرط همراه من بیا تا بمقام حره دیبوذ
در آنجا اشتران و گوسپندان صدقه تا وقتیکه بیاید در حره بیفگند عمر رض بر و گلیمی و گفت بر کش
از بر خود جامهای خود را و ازار به بند باین گلیم پستر بداد او را دلوی و گفت آب بخوران
این اشتران را پس فارغ نشد یعنی از آب خورانیدن آن اشتران تا که مانده شد پس گفت
عمر رضی الله تعالی عنه ای ابن قرط تا کی بوده است زمانه تو باین کار گفت ابن قرط زمانه
دراز یعنی تا مدتی باین کار بوده ام یا امیر المومنین گفت عمر رضی الله تعالی پس برای
همین بنا کردی تو حلیه را و از بالای گریستی بآن مسلمانان و بیوگان و یتیمان را باز بر و بسوی کار
خود رو مکن بتن پروری و مظالم که آن سراسر درماندگی ست از آنجمله آنکه در ازالة الخفا از ابو بکر صدیق
رضی الله تعالی عنه بروایت اسلم باسناد صحیح بر شرط شیخین آورده که انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان علی والزبیر یدخلان علی
فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها ویرتجعون فی امرهم
فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول
الله صلی الله علیه وسلم والله ما من الخلق احب الینا من ابیک وما من احد
احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذلک بمانعی ان اجتمع هولاء النفر عندک
ان امر بهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤها فقالت تعلمون
ان عمر قد جاءنی وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت وایم الله لیمضین
لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رایکم ولا ترجعوا الی فانصرفوا عنها فلم
یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر هر آینه شان اینست که وقتیکه بیعت کرده شد برای
ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود و نا علی و زبیر که می آمدند
نزد فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مشاوره میکردند فاطمه رضی الله تعالی عنها را
و باز میگشتند در کار خود و پس هرگاه رسید این خبر عمر ابن الخطاب رضی الله عنه را بیرون آمد

تاکہ بیاید در خدمت شریف فاطمہ رضی اللہ تعالے عنہا پس گفت یا دختر رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم سوگند بخدا کہ نیست ہیچکے از خلق محبوب تر بسوی ما از پدر تو و نیست ہیچکے دوست تر
بسوی ما بعد پدر تو از تو و سوگند بخدا کہ نیست این کار مرا باز دارندہ کہ جمع شدہ اند این
مردمان نزد تو از نیکہ امر کنم بآنان کہ سوختہ شود بر آنان خانہ آنان راوی میگوید کہ پس
ہرگاہ بیرون آمد عمر رضی اللہ عنہ بیامدند آنکسان نزد فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا پس گفت
فاطمہ رضی اللہ عنہا شما میدانید کہ ہر آینہ عمر بدرستی آمد نزد من و بتحقیق سوگند خوردہ است
باللہ ہر آینہ اگر باز بیائید شما یعنی نزد من ہر آینہ بسوزد بشما خانہ شما و سوگند بخدا کہ بدرستی
خواہد کرد عمر آنچہ سوگند خوردہ است بران یعنی جاری خواہد کرد آنچہ بر و سوگند خوردہ است
و خانہ شما را خواہد سوخت پس باز گردید بخشنودی و خورمی پس ببینید رای خود ہا را و باز میائید
بسوی من پس باز گشتند از نزد فاطمہ رضی اللہ تعالی عنہا و باز نیامدند بسوی او علی ابیہا و علیہا
الصلوۃ والسلام تاکہ بیعت کردند با ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ پس ازین حدیث ہم
مستفاد میشود کہ اگر تعزیر بالمال جائز نمی بود یا مخصوص بغلول کنندہ می بود حضرت عمر
رضی اللہ تعالی عنہ بر سوختن خانہ آیندگان نزد حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ تعالی عنہا
سوگند نمیخورد از انجملہ آنکہ ہم در ازالۃ الخفا بروایت مجاہد اخراج کردہ کہ ان عمر بن الخطاب رضی اللہ
تعالی عنہ قضی فیمن قتل فی الحرم او فی الشہر الحرام او ہو محرم بالدیۃ و ثلث
الدیۃ ہر آینہ عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ حکم کرد در کسی کہ قتل کرد در حرم یا در شہر حرام
یا در حالت احرام بدیۃ و سوم حصہ دیۃ و پیدا است کہ اگر تعزیر بالمال جائز نمی بود سوم حصہ
دیۃ بر اصل دیۃ نمی افزود از انجملہ آنکہ ہم در ازالۃ الخفا میگوید کہ و فی حدیث ان عمر
استعمل رجلا علی الیمن فوفد علیہ و علیہ حلۃ مشہرۃ و ہو مرجل دہین
فقال اما کنا بعثناک لتمرہ بالحلۃ فنزعت عنہ و البس خیبۃ صوف ثم سال
عن ولایۃ فلم یذکر الا خیرا فردہ علی عملہ ثم وفد الیہ بعد ذلک فاذا ہو

اشعث مغبر علیه طلاس فقال ولا کل هذا ان عاملنا لیس بالشعث
والعافی کلوا واشربوا وادهنوا انکم لتعلمون الذی اکره من امرکم در حدیثی ست
که هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه عامل مقرر کرد مردی را بر ملک یمن پس بیامد
بر عمر رضی الله تعالی عنه و بران مرد لباس شهرة بود و حال آنکه آن مرد موی را شانه
کرده و روغن مالیده بود پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه آیا همچنین فرستاده بودیم ترا پستر
امر کرد بلباس او پس برکشیده شد از بر آن مرد و پوشانیده شد آن مرد را پیراهن پشم
پستر پرسید عمر رضی الله عنه از حال ولایت او پس ذکر نکرد دیگر بهتر را پس بازگردانید او را
بر عمل او پستر بیاید آن مرد بسوی عمر رضی الله عنه بعد از آن پس بود آن پریشان موی گرد
آلوده که بر وی پلاسی بود پس گفت عمر رضی الله تعالی عنه و نه همه این حال یعنی بالکل همچنین
پریشان حال نباید شد هر آینه عامل ما نیست پراگنده حال و دراز و از پریشانی بخورید و بنوشید
و روغن بمالید هر آینه شما میدانید آنچه مکروه و ناپسند میدارم از کار شما و از آنجمله در مستدرک
حاکم و در تفسیر در منثور در تفسیر سورهٔ یوسف و در درمختار و در ردالمحتار و طحطاوی هر دو
حاشیه درمختار در کتاب الحوالة از بحر الرائق از ابی هریره مع اختلاف الفاظ آورده اند که
گفت ابو هریره رضی الله عنه استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی وعزلنی اثنی عشر
الفا ثم دعانی بعد الی العمل فابیت فقال لم وقد سال یوسف العمل وکان خیرا
منک فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیمة وانا اخاف ان اقول
بغیر علم وان اقضی بغیر علم وان یضرب ظهری ویشتم عرضی ویوخذ مالی
عامل مقرر کرد مرا عمر رضی الله تعالی عنه بر بحرین پستر معزول کرد مرا و تاوان کرد مرا دوازده هزار
پستر خواند مرا بعد از آن بسوی عمل پس ابا کردم من پس گفت برای چه یعنی انکار چرا میکنی و حال آنکه
درخواست کرد یوسف عمل را و بود بهتر از تو پس گفتم که یوسف نبی پسر نبی پسر نبی ست و من پسر امیه
هستم و من میترسم از این که سخن کنم بغیر علم یعنی به نسبت کسی بدرشتی و سختی بیجا از من سرزد شود

وفتوی دہم بغیر علم زدہ شود پشت من دریختہ شود آبروی من دگرفتہ شود مال من واین لفظ
ردالمحتار وطحطاوی ست بعد از نقل این حدیث در ردالمحتار وطحطاوی میگوید کہ شاید
مذہب ابی ہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ ہمین باشد کہ عمال را گرفتن ہدیہ جایز نیست بخلاف مذہب
عمر رضی اللہ عنہ کہ نزد او جایز بود پس ازین جہت برابی ہریرہ مصادرہ کرد انتہی وحدیث
مذکور در مستدرک حاکم بدین لفظ است کہ گفت ابوہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ قال لی عمر
یا عدو اللہ وعدو الاسلام خنت مال اللہ قال قلت لست عدو اللہ ولا
عدو الاسلام ولکنی عدو من عاداہما ولم اخن مال اللہ ولکنہا اثمان ابل لی سہمان
اجتمعت قال فاعادہا علی واعدت علیہ ہذا الکلام قال فغرمنی اثنا عشر
الفا قال فقمت فی صلاۃ الغداۃ فقلت اللہم اغفر لامیر المومنین فلما کان
بعد ذلک ارادنی علی العمل فابیت علیہ فقال لم وقد سأل یوسف العمل وکان
خیرا منک فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیۃ وانا اخاف
ثلاثا واثنین قال ولا تقول خمسا قلت لا قال فایہن قلت اخاف ان اقول بغیر
علم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظہری ویشتم عرضی وان یوخذ مالی
بالضرب گفت مرا عمر ای دشمن خدا و دشمن اسلام خیانت کردی تو در مال خدا یعنی گفت مرا
عمر بعد از آوردن مال از بحرین ابوہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ میگوید کہ گفتم نیستم من دشمن خدا
ونہ دشمن اسلام ولیکن من دشمنم کسی را کہ دشمنی کند آن ہر دو را و خیانت نکردہ ام مال خدا را
ولیکن انہا ثمن اند کہ مبتلا گشتہ ام من بدانہا و حصہای خلائق اند کہ جمع شدہ اند یعنی از دست
من ابوہریرہ رضی اللہ تعالی عنہ میگوید کہ پس اعادہ کرد عمر رضی اللہ تعالی عنہ این
کلمات را بر من و اعادہ کردم من بر و این کلام میگوید کہ پس تاوان کرد عمر رضی اللہ تعالی عنہ دوازدہ ہزار
پس بایستادم در نماز صبح پس گفتم ای بار خدایا بخش امیر المومنین را پس ہرگاہ شد بعد از آن
خواست کہ بفرستد مرا بر آن عمل پس ابا آوردم بر و پس گفت چرا و حال آنکہ بدرستی درخواست کرد

یوسف عمل را و بود بهتر از تو پس گفتم که هر آینه یوسف نبی ابن نبی ابن نبی بیاشد و من ابن امیر
هستم و من میترسم دمی اندیشم سه و دو را گفت نمیگوئی که پنج را گفتم نی گفت پس آن کدام چیز
گفتم میترسم که بگویم سخنی بغیر علم و آنکه فتوی دهم بغیر دانستن و آنکه زده شود پشت من و آنکه دشنام
داده شود یعنی ریخته شود آبروی من و آنکه گرفته شود مال من بزور یعنی برند و مالم
بگیرند و از شواهد این حدیث ست آنچه در ازالة الخفا گفته قال ابو یوسف حدثنی
المجالد بن سعید عن عامر عن الحر بن ابی هریرة عن ابیه ان عمر بن الخطاب
رضی الله تعالی عنه دعا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اذا لم
تعینونی فمن یعینی فقالوا عن یعینك فقال یا ابا هریرة ایت البحرین وهجر
ایت العامر قال فذهبت فجئته فی آخر السنة بغرارتین فیهما خمسمائة الف فقال
عمر ما رایت مالا مجتمعا قط اکثر من هذا فیه دعوة مظلوم او مال یتیم
او ارملة قال قلت لا والله بشرك الله الرجل انا اذا ان ذهبت انت بالمنها وانا
بالمؤنة گفت ابو یوسف حدیث کرد مرا مجالد بن سعید از عامر از حر بن ابی هریره از پدر او
یعنی از ابی هریره که هر آینه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواند اصحاب رسول الله صلی الله علیه
وسلم را پس گفت هرگاه که مددگاری نکنید شما مرا پس کدام کس اعانت و مددگاری نماید مرا پس
گفتند یا یاوری خواهیم کرد ترا پس گفت ای ابا هریره برو بسوی بحرین و هجر و باز بیا امسال میگوید ابو هریره
رضی الله تعالی عنه پس رفتم یعنی بسوی بحرین برعامل پستر آوردم عمر را در آخر همان سال دو غراره یعنی از
بحرین باز آمدم بسوی عمر رضی الله تعالی عنه در آخر همان سال دو غراره آوردم که در آن هر دو پنج
لک بود یعنی از دراهم یا غیر آن از سیم یا زر پس گفت عمر رضی الله عنه ندیدم من مالی در جای مجتمع
شده گاهی زیاده ازین که در آن دعای مظلوم یا مال یتیم یا زنان بیوگان باشد ابو هریره رضی الله
عنه میگوید که من گفتم نی و اما بدست مرد یکه من هستم اگر بروم یعنی بسوی عمل تو با آسایش و بهتری
باشی و من در سختی و مشقت از آنجمله آنکه واقدی در فتوحات شام نوشته که عمر بن الخطاب رضی الله عنه

در نامه جواب ابو عبیده ابن الجراح سر لشکر شام بنگاشت که اما بعد وصلنی کتابك
وفهمته من شرب الخمر فاجلده ثمانین جلدة ولعمری ما یصلح لهم الا الشدة والنفر
ولقد کان حقهم ان یحسنوا نیاتهم ویراقبوا ربهم عز وجل ویعبدوه ویومنوا به
ویشکروه فمن عاد فاقم فیه الحد صاحب صولت فاروقی در ترجمه این عبارت نوشته

که بعد از سلامم بآن نامدار	چنین باد واضح بران هوشیار	که آمد کتاب تو و پے سخن
بمضمونش واقف شد این انجمن	دگر آنچه در باب میخوارگان	نوشتی و جستی ز فتوی نشان
کنون هر که از بعد بر شرب خمر	شتابد بخوانش بتاکید امر	دران محفل و جمع خیر و شر
و حکم شریعت نه پیچیده سر	سوی کس در اجرای حکم الله	میفگن بمیل و برافت نگاه
بتادیب این جرمش از زور مشت	بزن تا به هشتاد دره به پشت	بخالی کفی شان از ان سیم و زر
بده توبه شان از چنان شور و شر	چو تائب شدند از فساد و بدی	بخوان شان سوی طاعت ایزدی
چو مال است شان بر ضلالت کشان	ادب کن بتعزیر بالمال شان	برآر آن همه سیم و زر شان ز مشت
که فقر است سوهانگر هر درشت	بتهلیل و تکبیر و تحمید رب	بفرمائی شان سال و مه روز و شب

از انجمله آنکه در روضة الاحباب ست که چون فتح قنسرین بمعونت و جلادت خالد بن الولید میسر شد
اشعث بن قیس کندری قصیدهٔ غرا در مدح خالد انشا کرد و او را تهنیت نمود و خالد دیرا ده هزار
درهم برسم صله و انعام بداد چون این خبر بسمع امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید از خالد بغایت
ناخوش گشته با بو عبیده نامه نوشت که باید که خالد بن ولید را از قنسرین بنزد خود خوانی و در مجمع
اعیان لشکر خویش او را بایستانی و فرمائی تا عمامه از سرش باز کنند و او را بهمان عمامه مقید سازند
و طاقیه نیز بر سر او نگذارند و از و سوال کنند که آن ده هزار درهم که باشعث انعام کرده از کجا بوده
اگر گنجی یافته و از ان گنج دل او را بآن مبلغ بی رنج گردانیده اقرار بجنایت و خیانت خویش نموده
باشد و اگر از مال خود عطا کرده بتحقیق که طریق اسراف سپرده و خود را در عرصه تهدید و ادب
المسرفین در آورده و حلی ای حال ویرا از حکومت و شغلی که دارد معزول کرده و بن قیس

قصیده خواندن اشعث بن قیس در مدح خالد بن ولید و دو هزار درهم صله یافتن

وعلی که متعلق بود بود و مال و اشغال خود گردانی ابو عبیده بموجب فرموده عمل نموده خالد را طلبیده از وی پرسید
خالد ساکت شد بلال از حضار مجلس ابو عبیده برخاست و دستار از سر خالد برداشت و در گردنش کرد و گفت حکم
امیر المؤمنین برین نمط صادر گشته تا جواب نگوئی ترا باین طریق بدارند و ابو عبیده باز از خالد جواب طلبید گفت
از مال خویش دادم پس ابو عبیده خالد را بمدینه روان گردانید چون بمجلس جناب خلافت مآب آمد بنفس نفیس خود
باز او استفسار فرمود که این مال و ثروت از کجا بود که دو هزار درهم بیک بار بیک کس می خالد جواب داد قبضه شمشیر
و غنیمت حلال امیر المؤمنین عمر فرمود تا باقی مال خالد را تقویم کردند هشتاد هزار درهم بود شصت هزار باو گذاشتند
و بست هزار از برای بیت المال ضبط کردند انتهی همچنین است در تاریخ عمری و جنگ نامه صحابه و بالا مذکور شد که
حضرت شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی قدس سره در ازالة الخفا می نگارند که حاصل درین باب آنست که عمر رضی الله تعالی
تعزیر بالمال میکرد و درین باب احادیث مرفوعه و موقوفه بسیار وارد انتهی پس این احادیث همه موید قول مجوزان
تعزیر بالمال اند و برین مبنی است آنچه در حاویه گفته التعزیر یکون بالقتل والحبس والاتلاف عن الدار
واخذ المال وغیرها انتهی و در مختار الفتاوی از اعمات الفتاوی نقل کرده و در جندی شرح مختصر
وقایه هم گفته که التعزیر باخذ المال جائز وقیل انه روی عن ابی یوسف رحمه الله تعالی وفی العلامة التعزیر
باخذ المال ان رای الامام او الوالی مصلحة جاز ویباح ومن جملة ذلک رجل لا یحضر الجماعة یجوز
للامام ان یاخذ المال لیباح لهم ذلک انتهی کلامه لیکن مستفاد از احادیث و اقوال فقها چنان میشود که بر قول
مجوزان عقوبت بالمال مال مصادره را بعد از اخذ در بیت المال نهند چنانکه از بحر الرائق وغیره بالا نقل نموده شد
تا در حوائج مسلمانان صرف کرده شود ورنه سراسر ظلم است والله تعالی اعلم وعلمه احکم

فزون تر حمد و صد درگاه یزدان	که این نامه رسید از بی پایان	بهدایات احادیث قویه	بنقل اندر رسانید سنیه
ز دار دنا سنتر پریشان	همه در جمله تفریق پنهان	بسلک جمع در ترتیب آمد	مرتب گشته در ترکیب آمد
بسنه یکهزار و دو صد و نود و پنج	که افزون بر نود بود ای گهر سنج	در ده و نازد تسلیم دادار	که شوید رنج بشبنمهای صد انوار
بود دیده پیغمبر مهر دم	بآل و جمله اصحاب مکرم	تمت	